

اوضاع کنونی ایران

برنامه سوسیالیستی برای انقلاب

در باره اتحاد چپ کارگری

استراتژی انقلابی

دفاع از کارگران ایرانی در ژاپن

پیدایش مارکسیسم



کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب

- ۱
اوضاع کنونی ایران. غ. یاری
- ۷
دردفاع از برنامه سوسیالیست‌های انقلابی. م. رازی
پاسخی به نقد ج. رامین به اهداف و اصول ما
- ۲۰
نکاتی درباره اتحادچپ کارگری.
هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی
- ۲۵
دردفاع از کارگران ایرانی در ژاپن.
(فعالیت‌های مشترک نیروهای چپ)
- ۲۶
۳۱
اوضاع سیاسی ایرلند شمالی (۲). جری دانینگ
رواندا: قربانی نظام امپریالیستی. مراد شیرین
- ۳۵
پیدایش مارکسیزم. ارنست مندل
- ۳۸
طبقه کارگر و استراتژی انقلابی. همت رفیعی

اوضاع کنونی ایران

متن زیر برگردان فارسی مصاحبهٔ غ. یاری با نشریهٔ Workers News است، که در اوت ۱۹۹۴ انتشار یافت. طرفداران این نشریه در سازمان تروتسکیستی "اتحادیهٔ کارگران بین‌المللی" که دارای بخش‌هایی در اروپا است، متشکل شده‌اند.

تحلیل شما از رژیم اسلامی چیست؟

رژیم فعلی به وضوح رژیمی است سرمایه‌داری. اما، یک رژیم سرمایه‌داری ویژه است، یعنی یک رژیم سرمایه‌داری آخوندی. برای درک ماهیت طبقاتی این رژیم باید از نقش روحانیت در هیئت حاکم سرمایه‌داری آغاز کرد. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ روحانیت نقش بسیار مهمی در هیئت حاکم سرمایه‌داری ایفا کرد. آنان عمدتاً نقش دلال بین سلطنت و زمینداران را ایفا کرده، ضمن اینکه در میان مردم هم اعمال نفوذ می‌کردند. در زمان انقلاب مشروطه در سال‌های ۸-۱۹۰۶ در ایران آنان نقش عمده‌ای در کمک به بورژوازی در سرکوب توده‌ها ایفا کردند. در قرن گذشته آنان به نحوی، جزء مهمی از دولت بورژوائی بوده‌اند. اما، در زمان شاه، به دلیل گرایش دولت به ایجاد یک سرمایه‌داری مدرن (غربی)، آخوندها از مراکز قدرت به کنار گذاشته شدند. به این دلیل آنان مخالف رژیم شاه بودند. در واقع مخالفت خمینی با شاه در سال‌های ۱۹۶۰ در اصل بدلیل خواستن

قدرت بیشتر برای روحانیت و درگیری آنان در مراکز دولتی بود. به این دلیل در سال ۱۹۷۹ روحانیت به خاطر نبود رهبری طبقه کارگر در ایران، قادر شد با استفاده از احساسات ضد استبدادی توده‌ها خود را در رأس قیام علیه شاه جای داده و قدرت را از چنگ توده‌ها بیرون آورد.

از همان ابتدا، دو گرایش در روحانیت شکل گرفت. یکی پشتیبان حکومت به مفهوم آخوندی آن (دولت شبه فئودال - با چندین مرکز قدرت و به اجرا گذاشتن قوانین اسلامی و البته با شعارها و احساسات ضد غربی) بود. دومی، از همان اول خواهان ایجاد یک دولت مدرن سرمایه‌داری، یعنی جایگزینی دولت شاه با دولتی مشابه (دولت متمرکز، با رابطه نزدیک با غرب)، بود. بنابراین، کشمکش‌ها و تضاد از همان ابتدا بر سر این بود که: دولت بورژوازی را چگونه بایستی بازسازی کرد. پس از ۱۵ سال کشمکش بین گرایش‌های مختلف این مسئله همچنان لاینحل مانده و بحران رژیم حل نشده است.

اختلافات جناح‌های مختلف رژیم به چه مرحله‌ای رسیده‌اند؟

در غرب، این گرایش‌ها به عنوان "میان‌رو" (جناح غربی) و "رادیکال" (جناح آخوندی) نامیده شده‌اند. البته، رهبران هر دو گرایش در طول ۱۵ سال تغییر کرده، و از یک گرایش به گرایش دیگر انتقال یافته‌اند. در حال حاضر، به خصوص پس از انتخابات چهارمین دوره مجلس، رهبری جناح اول عمدتاً در دست رفسنجانی بوده است. و در حال حاضر جناح "رادیکال" به رهبری خامنه‌ای عمل می‌کند. به‌طور کلی، جناح "میان‌رو" با ایجاد روابط با غرب و تشویق و ترغیب سرمایه‌گذاران غربی و ایجاد یک دولت متمرکز (تمرکز دادن به ارتش، پلیس و غیره) در حال بازسازی سرمایه‌داری است. اما، پس از شورش‌های توده‌ای در مشهد، شیراز و دیگر شهرهای ایران در مه ۱۹۹۳، گرایش "رادیکال" در موقعیت مساعدتری قرار گرفته است. زیرا که گرایش "میان‌رو" را مقصر از دست دادن کنترل بر توده‌ها و مشکلات و مسائل اقتصادی می‌دانند. در چند ماه اخیر، در صدر مقامات وزارتخانه‌ها تغییراتی صورت گرفته که به نفع جناح "رادیکال" بوده است. برای مثال برادر رفسنجانی، که رئیس شبکه تلویزیونی بود، توسط خامنه‌ای کنار گذاشته شد؛ و یک "رادیکال" جایگزین او شد - و آنهم صرفاً به خاطر "نظریات بیش از حد غربی" او بود. اما، با وجود تمام این تغییرات و

حملات "رادیکال‌ها"، گرایش عمومی به نفع جناح "میان‌رو" و به سوی عادی شدن روابط با غرب است.

وضعیت کنونی اقتصادی کشور چگونه است؟

به دلیل وضعیت نامتعادل سیاسی، سیاست گرایش به سوی غرب رفسنجانی نیز کاملاً تحقق نیافته است، و به این دلیل، وضعیت اقتصادی - با وجود تماس‌های مرتب با غرب - هر روز بدتر می‌شود. برای مثال، سیاست "تعدیل" رفسنجانی شامل دریافت وام‌ها از صندوق بین‌المللی پول و دیگر بانک‌های غربی (در اصل آلمانی، ژاپنی و ایتالیایی) است. کل وام‌هایی که دریافت شده‌اند در حدود ۳۰ میلیارد دلار بوده، که حتی اولین قسط آن را هم نتوانسته‌اند پرداخت کنند، و بدهی‌های عقب افتاده در سال ۱۹۹۳ به ۸ میلیارد دلار رسید. بنا به گفته رئیس بانک مرکزی، این بدهی‌ها در سال ۲۰۰۶ به ۱۸ میلیارد دلار خواهد رسید. بنا بر منابع رسمی بهره سالانه این وام‌ها ۷۰۰ میلیون دلار تخمین زده می‌شود. در عین حال، تا آخر امسال بیکاری به نصف جمعیت فعال خواهد رسید (طبق آمار خود رژیم) - و تورم به ۶۰ درصد می‌رسد. قیمت مواد اولیه غذایی مانند مرغ، گوشت، تخم مرغ در دو سال اخیر سه برابر شده است. نتیجه این است که نه تنها کارگران، که حتی طبقه متوسط، مجبور است که شغل دوم و یا سوم برای امرار معاش پیدا کنند، و بیکاران که دیگر جای خود دارند. به خصوص در دو سال اخیر، قوانین اسلامی در مورد فعالیت اقتصادی با سیاست "تعدیل" رفسنجانی جایگزین شده‌اند - که همان سیاست اقتصادی غربی است که شامل شروط دریافت وام از صندوق بین‌المللی پول، به اضافه تغییراتی در سیستم بانکی، می‌شود. برای نمونه در تایمز مالی ۱۵ ژوئن گزارش داده شد که برای اولین بار پس از انقلاب فعالیت بانک‌های خصوصی آزاد خواهد شد. زیر فشار بانک‌های غربی، صنایع ملی شده بتدریج خصوصی می‌شوند و سرمایه‌گذاران خارجی حق خرید اکثریت سهام را خواهند داشت. یکی از اساس سیاست "تعدیل"، ایجاد نرخی واحد برای ریال در بازارهای جهانی بود، اینهم شکست خورد و کنار گذاشته شد.

کوشش‌هایی که برای تجدید روابط رژیم از طرف امپریالیزم انجام گرفته

است را چگونه می‌بینید؟

رابطه بین رژیم ایران و غرب را هم باز باید در چارچوب کشمکش‌های جناح‌های رژیم دید. گرایش رفسنجانی حداکثر کوشش خود را کرده است و می‌کند تا روابطی عادی با غرب ایجاد کند. علت اینکه روند برقراری این رابطه کند و همراه با مشکلاتی بوده، مداخله گرایش "رادیکال" می‌باشد. یکی از این مشکلات را می‌توان مسئله سلمان رشدی به‌شمار آورد. گرایش "رادیکال" همواره تأکید کرده است که فتوای خمینی باید به اجرا گذاشته شود. ولی گرایش رفسنجانی سعی کرده که راه برون رفت از این بن‌بست را پیدا کند، و این اواخر در نماز جمعه، یکی از طرفداران رفسنجانی - آیت اله مشکینی - گفته است که از نقطه نظر قوانین اسلامی احتمال این وجود دارد که ولی فقیه کنونی، بتواند فتوای ولی فقیه سابق بازنگری کند. اگر این مسئله حل شود، به نظر می‌رسد که دیگر مانع‌ای جلوی داشتن روابط عادی با دولت انگلیس وجود نخواهد داشت. اخراج متقابل دیپلمات‌ها که اخیراً صورت گرفت، سریعاً حل شد.

نظروان در مورد همکاری هر چه نزدیک‌تر دولت‌های ایران و ترکیه

چیست؟

رابطه حاضر بین ایران و ترکیه ادامه رابطه سنتی دولت‌های سرمایه‌داری این منطقه است. یعنی برای مبارزه با ملیت کرد آنان تماس‌های بسیار نزدیک را داشته و متحد خواهند شد. چند سال پیش با وضعیت مشابه‌ای روبرو بودیم. در طی جنگ خلیج که قیام توده‌ای کردها در شمال عراق صورت گرفت، سه دولت ترکیه، ایران و عراق مذاکراتی با هم داشتند تا مسئله کردها را مشترکاً حل کنند. رابطه کنونی ترکیه و ایران نیز مربوط به مبارزه پ. ک. ک. با دولت ترکیه و مسایل دولت ایران در مناطق کرد نشین است. توافق بین دولت‌های ترکیه و ایران به این صورت است که حکومت ایران پناهندگان کرد، به خصوص پ. ک. ک. را تحویل ترکیه می‌دهد، و در مقابل، دولت ترکیه پناهندگان سیاسی ایرانی (که از سازمان ملل در خواست پناهندگی کرده‌اند) را تحویل دولت ایران می‌دهد. دلیلی که پناهندگان ایرانی در ترکیه هستند این است که ترکیه یکی از چند کشوری است که ایرانیان بدون ویزا می‌توانند وارد آن شوند و تعداد زیادی از پیشمرگان کرد و کارگران ایرانی که با رژیم ایران مبارزه کرده‌اند و جانشان در

خطر بوده است، می‌توانند به راحتی به ترکیه بروند، و در آنکارا درخواست پناهندگی سیاسی از سازمان ملل کنند، و به کشور ثالثی منتقل شوند. به این دلیل ما تعداد زیادی پناهنده سیاسی ایرانی در ترکیه داریم که منتظر پاسخ سازمان ملل هستند. حکومت ترکیه، برای اینکه اعضای پ. ک. ک. را از ایران پس بگیرد، با بازداشت و استرداد هر پناهنده سیاسی ایرانی که به چنگ می‌آورد، رضایت دولت ایران را جلب می‌کند. برای مثال، در روز ۱۶ ژوئن، به گفته نشریات رسمی ایران، ۱۶ پناهنده سیاسی ایرانی به ایران برگردانده شدند - که به احتمال قوی اعدام خواهند شد.

مبارزات کارگران و دیگر توده‌های تهیدست در ایران را چگونه ارزیابی

می‌کنید؟

در وهله اول، می‌پردازیم به مبارزات طبقه کارگر پس از پایان جنگ. آنچه که ما شاهدش بوده‌ایم شکل‌گیری کمیته‌های مخفی اعتصاب و سازماندهی بیش از صدها اعتصاب کوچک و بزرگ بوده است. این اعتصابات نشان می‌دهد که بخشی از طبقه کارگر (جوانانی که از جنگ ایران و عراق برگشته‌اند و عناصر ناراضی درون طبقه کارگر) درگیر مبارزات بوده‌اند. ما به آنان پیشروی طبقه کارگر می‌گوییم. اینها بدون درگیری سازمان‌های سنتی، کمیته‌ها مخفی را ساخته و اعتصابات را سازمان داده‌اند. اما، با وجود فعالیت پیگیر، آنان هنوز نتوانسته‌اند که تشکیلاتی متمرکز تشکیل دهند و یا حتی برنامه انقلابی سیاسی‌ای تدوین کنند. مبارزات آنان اکثراً خود انگیخته بوده است.

تا آنجایی که به شورش‌های اخیر تهیدستان شهری بر می‌گردد، اینها به دلیل بحران اقتصادی - که بر فقرا و به خصوص جوانان از همه شدیدتر اثر گذاشته است - رخ داده‌اند. اما، شورش‌های اخیر در شهرهای مختلف به طور متشکلی سازمان یافته بودند. طبق مشاهدات مردم این شورش‌ها از قبل از طرف کمیته‌های مخفی برنامه‌ریزی شده بودند؛ که در روز شورش توده‌ها را به ساختمان‌هایی که می‌بایست تسخیر شوند هدایت می‌کردند. این نیز نشان می‌دهد که حتی در فعالیت‌های خودبخودی توده‌های فقیر عنصری از پیشرو (سازماندهندگان و رهبران) وجود دارند.

ممکن است به طور خلاصه اهداف انقلابیون ایرانی را در این دوره ذکر

کنید؟

یکی از اهداف اصلی در حال حاضر کوشش برای جلب پیشروی کارگری حول برنامه انقلابی (که اساس آن قبول انقلاب سوسیالیستی، برنامه انتقالی و مفهوم لنینیستی حزب است). کلیه احزاب استالینیستی سنتی از دو لحاظ شکست خورده‌اند: یک، اینکه از لحاظ برنامه‌ای آنها طرفدار انقلاب دو مرحله‌ای، برنامه حداقل-حداکثر، سازماندهی استالینیستی به جای لنینیستی بوده‌اند. دوم، آنان جهت‌گیری کارگری نداشتند، به این دلیل آنان هیچ‌گاه کارگران پیشروی قابل ملاحظه‌ای به سازمان خود جلب نکرده‌اند. حال پس از فروپاشی شوروی، اکثر سازمان‌هایی که طرفدار شوروی بودند، دچار بحران عمیق سیاسی شده‌اند و بر لبه فروپاشی قرار گرفته‌اند و به همین علت در این موقعیت مشخص طرح اهداف سوسیالیست‌های انقلابی در ایران مهمتر از گذشته شده است. ساختن یک سازمان لنینیستی، تدوین برنامه‌ای انقلابی بر اساس اسناد چهار کنگره اول بین‌الملل سوم و تجربیات مصوب سازمان‌های انقلابی در سطح بین‌المللی، از جمله اهداف ما هستند. ولی جلب پیشروی کارگری ایران مسئله ساده‌ای نیست، زیرا متأسفانه گرایش قوی آنارکو-سندیکالیستی در آنها رشد کرده است. مبارزه ما در این مرحله جلب این عناصر و ساختن سازمان انقلابی همواره با آنان است و نه جهش از روی سر آنان.

هدف اصلی انقلابیون در حال حاضر ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی با این کارگران، حول یک نشریه کارگری برای ایجاد نطفه‌های اولیه یک سازمان لنینیستی جهت مداخله مستقیم در مبارزات کنونی طبقه کارگر است. در خارج از کشور، هدف تمام سازمان‌های مدافع طبقه کارگر شرکت در اتحاد عمل‌های ضد رژیم با کمک سازمان‌های چپی کشورهای غربی است. چپ ایران نمی‌تواند اهداف فوق را به تنهایی برآورده کند. بنابراین یکی از وظیف چپ بین‌المللی همکاری نزدیک و درگیری در فعالیت‌های دفاعی از مبارزات طبقه کارگر ایران است.

تهیه و تنظیم از: محمد نادری

در دفاع از برنامه سوسیالیست‌های انقلابی

پاسخ به نقد رفیق ج. رامین به اهداف و اصول ما

در شماره ۱ "دیدگاه سوسیالیزم انقلابی"، رفیق رامین نقدی بر "اهداف و اصول سوسیالیست‌های انقلابی"، نوشت. به اعتقاد ما، برخورد این رفیق به نکات اساسی برنامه مذکور، بسیار سازنده و مثبت بود. ما نیز همانند ایشان برای پیش‌برد بحث مابین طیف سوسیالیست‌های انقلابی در جهت هم‌گرایی سیاسی و تشکیلاتی، به این بحث ادامه می‌دهیم.

در این مقاله صرفاً به بخشی از مسائل مطروحه برخورد می‌شود و مسائل دیگر، مشخصاً مسئله مفهوم سوسیالیزم (و شوروی)، به بعد موکول می‌شود. در نوشته رامین، یک نکته محوری همواره تأکید شده است و آنهم اینست که به اعتقاد وی با "ورود به دوران نوین مبارزه طبقاتی"، سوسیالیست‌های انقلابی بایستی از "تکرار طوطی‌وار" نظریات "پیغمبران مرده" پرهیز کنند (ص ۱۵۴) و "وظیفه اساسی مارکسیست‌ها در دوران کنونی نه تکرار سنن و دست‌آوردهای ارزنده جنبش کمونیستی، بلکه نوسازی اندیشه و عمل و پایه‌ریزی همه چیز از نو است." (ص ۱۰۰- تأکید از ماست). او مجدداً تأکید می‌کند که "ترس از برخورد و نقد نظرات و تدابیر نادرست این یا آن رهبر... نشانه آنست که اینگونه انسان‌ها هنوز خود را از قید و بند برده‌وار گذشته رها نساخته‌اند" (ص ۱۵۳). در واقع، او با طرح نقل

قول‌هایی از تروتسکی (و همچنین در مواردی لنین)، نشان داده که ما نیز دچار همان انحرافات، یعنی "تکرار طوطی‌وار" نظریات "پیغمبران مرده" شده‌ایم و نباید "ترس"ی از آغاز به "نوسازی" خود و یافتن اندیشه‌های "نو"، داشته باشیم. قبل از پرداختن به نکات مطروحه در نوشته رفیق رامین، تذکر چند نکته را برای سهولت بحث ضروری می‌دانم.

ابتدا از بحث حول استفاده از جملاتی مانند "بخوان رهبری" و یا "نبود رهبری"؛ و "احیاء حزب پیشتاز" و یا "ایجاد حزب پیشتاز" فعلاً می‌گذریم، و فرض را بر این می‌گذاریم که در این موارد حق با رامین است (در مقالات بعدی به این نکات بر می‌گردیم). همچنین اثبات حقانیت نظریات تروتسکی و یا لنین در رابطه با مطالب مورد بحث را نیز به بعد موکول می‌کنیم. بنابراین بحث را مشخصاً بر نظریات اثباتی او استوار می‌کنیم.

نکته دیگر اینکه، باید متذکر شد که اعتقادات "نو" و یا "کهن" را نمی‌توان صرفاً بر اساس تغییر و تحولات در عرصه وضعیت جهانی قبول و یا مردود اعلام کرد. زیرا که، نظریات گذشته همواره راهگشای مسائل آتی هستند و بایستی از آنان استفاده کرد - حتی اگر قرار باشد که تئوری‌های "نو" ارائه داده شوند. نقش سوسیالیست‌های انقلابی فراگیری دقیق تئوری‌های گذشته و انطباق آنها با وضعیت فعلی است. تئوری "نو" بطور اخص کلمه وجود خارجی ندارد، مگر در ذهن کسانی که خواهان تداوم مبارزات طبقاتی نباشند و صرفاً متمایل به کارهای آکادمیک انتزاعی باشند. هر نظری بر اساس نظریات سابق و در تکامل آنها بایستی در عمل صحت و سقم خود را اثبات کند و سپس جذب و یا دفع گردد (تاریخچه تحولات نظری قرن گذشته جنبش کارگری چنین نشان داده است). تئوری‌ای که در عمل خلاف آن اثبات شود بایستی کنار گذاشته شود و نظر "نو" در تکامل آن تدوین شود. اما، آنچه مربوط به وضعیت کنونی جنبش کارگری می‌شود، اینست که تئوری‌ها هنوز در ادامه همان معضلات مسائل ۷۰ سال گذشته است. از فرو پاشی شوروی و یا شکست‌های انقلاب‌های ایران و سایر کشورها، نمی‌توان نقطه عطفی در تاریخ جنبش کارگری استنتاج کرد. در گذشته نیز چنین اتفاقاتی رخ داده‌اند که تناسب قوا را بیشتر از امروز به ضرر طبقه کارگر سوق داده‌اند (رشد فاشیسم در آلمان و ایتالیا در دهه ۳۰).

اضافه بر این، قبل از رد نظریات "کهن" بایستی پاسخ داد که کدام یک از

تئوری‌های انقلابی قرن اخیر کاملاً تحقق یافته‌اند، که اکنون زمان عقاید "نو" فرا رسیده است؟ آیا رسالت حزب پیشتار انقلابی به اتمام رسیده است؟ آیا تحلیل‌های مارکس و انگلس در مورد ماهیت نظام سرمایه‌داری و بحران تناوبی آن، در عمل خلافتش به اثبات رسیده است؟ آیا اعتقادات مارکس، لنین و تروتسکی در باره ضرورت ساختن حزب بین‌المللی انقلابی برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی "کهنه" شده‌اند؟ آیا تدوین برنامه انقلابی در مقابل برنامه‌های رفرمیستی و بورژوایی عمرشان به سر آمده است؟ آیا استثمار طبقه کارگر و ستم بر زحمتکشان سراسر جهان کاهش یافته‌اند؟ آیا نقش کلیدی طبقه کارگر در انقلاب آتی تقلیل یافته است؟ چنانچه پاسخ به نکات اساسی فوق منفی است، چرا دیگر صحبت از اندیشه‌های "نو" به میان می‌آید؟

از همه اینها گذشته، این اندیشه‌های "نو" که از آنان نباید "ترس"ی داشت کدامند؟ در دهه گذشته، مدافعان نظریات "نو" چه چیز قابل ملاحظه‌ای ارائه داده‌اند؟ کلیه "نوطلبان" یا خود دچار سردرگمی شده و در حال هذیان‌گویی‌اند و یا نظریات راست کائوتسکیستی، "مکتب فرانکفورت" و منشویکی را از زیر خاک بیرون کشیده و به عنوان نظریات "نو"، "نوین"، "تازه" به خورد طیف چپ داده و می‌دهند.

اما، آیا سخن فوق به این مفهوم است که بایستی چشم خود را بر همه نظریات جدید بست و در لاک خود فرو رفت و صرفاً نظریات سابق را تکرار کرد؟ بهیچوجه! سوسیالیست‌های انقلابی بایستی همواره به مطالعه و تحقیق، تجسس و بحث در راستای تکامل نظریات سابق و انطباق آنان با وضعیت کنونی پیگیرانه اقدام کنند. اما تا آنجا که نظری برای عرضه کردن وجود نداشته باشد و یا هنوز تکامل داده نشده باشد، بهتر است به جای کلی‌گویی‌ها رایج به آنچه نقداً رسیده شده است، توجه اخص کرده (مطالعه دقیق متون و انتقال نتایج آنان به نسل جوان) و بر اساس آنها به عمل مبارزاتی ادامه داد- تا زمانی که تئوری‌های جامع‌تر در ارتباط با اعتلای مبارزات کارگری تکامل یابند. گذشته از اینها تئوری‌های "نوین" صرفاً از طریق دخالت مستمر و پیگیر در جنبش کارگری، و محک زدن نظریات گذشته در مقابل واقعیت‌های عینی است، که تکامل می‌یابند و نه صرفاً از طریق بحث‌های انتزاعی.

گرچه نظریات رفیق رامین با کلی‌بافی‌های معمول گرایش‌های سردرگرم

متفاوت است و همچنین نظریات وی برای پیش برد مبارزات و نه تخریب نگاشته شده است، اما در عین حال خالی از پیشنهادات مشخص و نقد جامع به اهداف و اصول سوسیالیست‌های انقلابی^۱ است. اکنون می‌پردازیم به پیشنهادات مشخص او. رامین می‌نویسد که:

"کمونیست‌ها در شرایط کنونی باید در سه زمینه (که در ارتباط ارگانیک با یکدیگر قرار دارند) به فعالیت و مبارزه پردازند: ۱) تحلیل شکست‌های جنبش کمونیستی از اکتبر به این طرف برای تنظیم سیاست و برنامه نوین؛ ۲) شرکت در مبارزات طبقه کارگر و تأثیرگذاری انقلابی بر آن و ۳) همراه با فعالیت‌های فوق کوشش برای ایجاد سازمان رهبری کننده پرولتاریا در سطح کشوری و در مقیاس جهانی است... بیاور نویسنده، در میان سه وظیفه فوق، تحلیل شکست‌های جنبش کمونیستی و کارگری و تنظیم سیاست و برنامه نوین نقش تعیین کننده و کلیدی دارد." (ص ۹۷- تأکید از ماست).

ما نیز با این ۳ شرط موافقیم و بر این اساس نظریات خود را تحت عنوان اهداف و اصول سوسیالیست‌های انقلابی^۲ در دفترها درج کرده‌ایم. البته از دیدگاه رفیق رامین برنامه ما محققاً یک برنامه نوین نیست، زیرا که آن را به عنوان "تکرار طوطی‌وار (نظریات)... پیغمبران مرده" مورد نقد قرار داده است. نخستین نکته اینست که رامین هیچ‌جا در نوشته خود روشن نکرده است که منظورش از برنامه نوین چیست و خود او چه برنامه‌ای دارد. نقد وی تا آنجایی که مربوط به برنامه ما می‌شود، نقد به نظریات تروتسکی و لنین است، و تا آنجایی که خود او نظر متفاوتی طرح می‌کند (مانند مفهوم سوسیالیزم و شوروی)، بحث وی همان نظریات سنتی طرفداران تز "سرمایه داری دولتی" است - که ما چند سال پیش، نقدی بر آنها نوشتیم، رجوع شود به جزوه "مارکسیزم کومله و مسئله شوروی". اما، ما اعتراف می‌کنیم که یک "برنامه نوین" نداریم، برنامه ما بر اساس تجارب جنبش کارگری مشخصاً در ۷۰ سال گذشته بنا نهاده شده است. اکنون ضمن ارائه برنامه خود، کوشش می‌کنیم به نقد رفیق رامین پاسخ داده و از وی می‌خواهیم که نظر خاص خود را در مورد نکات اساسی زیر در بحث‌های بعدی پاسخ دهد.

نکات اساسی برنامه ما (صرفنظر از آنچه تروتسکی و یا لنین گفته‌اند)، که ما یلیم با رفیق رامین (و سایر رفقای علاقمند) بحث کرده و نهایتاً به توافق

برسیم از قرار زیرند:

الف) انقلاب آتی ایران: به اعتقاد ما انقلاب آتی ایران یک انقلاب کارگری است. یعنی اینکه طبقه کارگر در سطح رهبری این انقلاب قرار می‌گیرد و با متحدان خود (دهقانان فقیر و نیمه پرولتوها) کلیه قشرهای تحت ستم جامعه را برای تسخیر قدرت و سرنگونی رژیم سرمایه داری بسیج می‌کند. انقلاب کارگری در واقع آغاز انقلاب سوسیالیستی است. طبقه کارگر و متحدانش پس از تسخیر قدرت آغاز به حل تکالیف مرکب دمکراتیک و ضد سرمایه داری می‌کنند.

آیا رفیق رامین با این نظریات "کهن" توافق دارد یا خیر؟ آیا برای او روشن است که "انقلاب دمکراتیک" یک انقلاب بورژوایی است و توهم را به قشرهای مختلف بورژوایی و خرده بورژوایی در جامعه افزایش داده و امر انقلاب را به تأخیر و نهایتاً به شکست می‌انجامد؟ بحث تاریخی بر سر انحرافات لنین در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" و یا "انقلاب مداوم" تروتسکی را می‌توانیم در فرصت دیگری انجام دهیم. بحث امروز ما اینست که بر اساس تجارب مشخص شکست انقلاب‌های چین (۱۹۲۷)، اسپانیا و فرانسه (۱۹۳۶)، اندونزی و ایران و پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب سوسیالیستی در دستور روز قرار گرفته است؟ آیا رفیق رامین نیز موافق است؟ اگر چنین است باید رک و پوست‌کنده اعلام کند. و چنانچه در گذشته به نظریات انحرافی متمایل بوده باید نقد بر آنان را روشن بیان کند. تنها و سریعترین راه برای رسیدن به "نوسازی اندیشه" قبول این مسائل پایه‌ای است. تا پیروزی انقلاب کارگری در ایران، ما هنوز از "تکرار طوطی‌وار" این نکته دست بر نمی‌داریم و "بنده وار" به این "گذشته" پایبند هستیم. نظر رفیق رامین چیست؟ در نوشته خود اشاره مشخصی به این مطلب اساسی نکرده است.

ب) برنامه انتقالی: بر اساس تجارب جنبش کارگری اخیر در ایران و شکست انقلاب و درس‌های ناشی از آن، ما اعتقاد به طرح برنامه انتقالی، به مثابه برنامه انقلابی در جنبش داریم. به اعتقاد ما "برنامه حداقل" و "حداکثر" که توسط بسیاری طرح شده و می‌شود، نه تنها پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری

نیست که توهم را در میان کارگران به بخشی از بورژوازی افزایش می‌دهد. کارگران ایران بایستی با آغاز از آگاهی فعلی‌شان، مطالباتی را طرح کنند که بطور روزمره رودرویی خود را با رژیم افزایش دهند. مطالباتی که پلی بین آگاهی فعلی و انقلاب کارگری ایجاد کند. این مطالبات را ما "مطالبات انتقالی" نام نهاده‌ایم - مطالباتی که تحقق نهایی آنان مستلزم شکسته شدن چارچوب نظام بورژوازی است. برنامه عمل کارگران در وضعیت فعلی، برای پاسخگویی به مسائل مشخص روزمره کارگران، بایستی بر اساس این روش نگاشته و تبلیغ شود.

مطالباتی مانند افزایش دستمزدها متناسب با تورم، کاهش ساعات کار متناسب با افزایش بیکاری، باز کردن دفترهای دخل و خرج شرکت‌ها و کارخانه‌ها، حق وتوی کارگران در ارتباط با مسایل مربوط به سازماندهی در مراکز تولید، ایجاد کمیسیون‌های کارگری برای نظارت بر قانون کار و طرح طبقه‌بندی مشاغل، کنترل بر تولید و توزیع و غیره جزئی از مطالبات انتقالی هستند. واضح است که مطالبات دیگر سیاسی نیز باید در کنار مطالبات انتقالی مطرح شوند، مانند: آزادی کلیه زندانیان سیاسی، لغو حکم اعدام، آزادی بیان، تجمع، شکل‌های مستقل و غیره.

ما در برنامه خود ضمن توضیح نکات فوق اشاره کرده‌ایم که "برنامه حد اقل متعلق به دوران رفرمیسم بود - دوران قبل از امپریالیسم" و بایستی توسط برنامه انتقالی جایگزین گردد. در مقابل این بحث، رفیق رامین ادعا می‌کند که "برنامه انتقالی رفقا، در واقع همان 'برنامه حد اقل' است با عنوانی متفاوت" (ص ۱۱۷) و اینکه "اشکال اساسی رفقا... اینست که اولاً یک سلسله از موارد برنامه‌ای را از متون مختلف و گاه متضاد در جنبش کمونیستی اخذ کرده‌اند و دوماً اشکال رادیکال و انقلابی را برای مضامین رفرمیستی بکار برده‌اند" (ص ۱۱۹). رامین در توضیح ورد "برنامه انتقالی"، کوشش کرده چند مطلب را اثبات کند:

- ۱- "برنامه حد اقل" صرفاً متعلق به دوران قبل از امپریالیسم نیست که در دوران امپریالیسم نیز تا مدتها در دستور کار احزاب کارگری قرار داشته است، همانطور که لنین در "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" این برنامه را "برای سوسیال دموکراتهای روس تدوین کرده بود" (ص ۱۱۴).
- ۲- جنبش کارگری دارای دو نوع رفرمیسم است:

اول، رفرمیستی است که "به عنوان سیاست و مشی استراتژیک احزاب و جریانات سوسیال دمکرات راست... (طرح می‌شود و) در تمام دوران‌ها و از ابتدا تا انتها جریاناتی ضد انقلابی و خائن به منافع طبقه کارگر بودند و اکنون نیز تحت هر پوششی که باشند کاری جز خدمت به منافع بورژوازی نمی‌کنند." (ص ۱۱۵-تأکید از ماست)

دوم، رفرمیستی است که "با توافق جریانات کارگری با این یا آن رفرم جهت بهبود شرایط زندگی و کار زحمتکشان... در سال‌های قبل از جنگ اول جهانی... " طرح می‌شد. امروز نیز "توافق احزاب کمونیستی انقلابی با این یا آن رفرم، به عنوان تاکتیکی جهت ارتقاء شرایط برای رشد مبارزه طبقاتی و تدارک انقلاب" جایز است. البته به شرطی که "در خدمت سیاست و استراتژی انقلابی و با هدف سرنگونی نظام سرمایه‌داری باشد" (همانجا)

به سخن دیگر، رفیق رامین می‌گوید که "این یا آن رفرم" چه در دوره ماقبل از امپریالیزم و چه امروز بد نیست به شرطی که در آن زمان "در جهت بهبود شرایط زندگی و کار زحمتکشان" می‌بود، و امروز به عنوان تاکتیکی "جهت ارتقاء شرایط برای رشد مبارزه طبقاتی و تدارک انقلاب". بنابراین وضعیت عینی دوران امپریالیزم با دوران ماقبل از آن هیچ تغییری کیفی‌ای (از لحاظ انجام تکالیف انقلابی) نکرده و وظایف همان است که بود. در آن دوره کمونیست‌ها از "برنامه حداقل" صحبت می‌آوردند و در این دوره نیز باید همان برنامه را ادامه دهند- بخصوص اینکه لنین هم در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی" همان برنامه "حداقل" را تدوین کرده است. در نتیجه "برنامه انتقالی" که ظاهراً ما از "متون مختلف و گاه متضاد در جنبش کمونیستی (که شاید منظور رفیق همان جنبش تروتسکیستی باشد) اخذ کرده‌ایم، بی‌مورد است. به زعم وی در واقع "برنامه انتقالی" ما همان "برنامه حداقل" است. و "برنامه حداقل" و "حداکثر" که "مکمل یکدیگرند، تنها در رابطه با شرایط مشخص تدوین می‌شوند تا باین ترتیب در چارچوب آنها بتوان به مصالح عمومی پرولتاریا، در مقاطع مختلف مبارزه طبقاتی پاسخ داد" (ص ۱۱۵).

بحث رفیق رامین نشان می‌دهد که او نه تنها به "اندیشه نو" نزدیکتر نشده که حتی هنوز به عقاید بسیار کهن که جنبش کارگری پس از انقلاب اکثراً کاملاً رها کرده است، اعتقاد دارد. برای توضیح بیشتر به چند مطلب اجمالاً اشاره می‌شود:

۱- عصر اعتلای سرمایه‌داری و "برنامه حداقل"

مارکسیست‌های انقلابی، دوره ماقبل از امپریالیزم را عصر رفرمیزم نامیده‌اند. چرا؟ زیرا که این دوره‌ای است که سرمایه‌داری حامل گرایش‌های مترقی در قیاس با فئودالیزم است. خود مارکس، سرمایه‌داری جوان را نسبت به نظام ماقبل از آن "ترقی‌خواه" خواند. در قرن نوزدهم، سرمایه‌داری در حال متحول کردن جامعه بود. کلیه آحاد ماقبل از سرمایه‌داری دستخوش تحول بود. در این دوره حزب‌های توده‌ای کارگری، که شامل اکثر کارگران بودند می‌توانستند مبارزه خود را حول یک برنامه حداقل، جهت رفم جامعه موجود متمرکز کرده، بدون آنکه به طبقه کارگر خیانت کنند و یا ضد انقلابی باشند. رهبری اکثریت کارگران در اواخر قرن نوزدهم در دست بین‌الملل سوسیال دمکرات (بین‌الملل دوم) بود. واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که بسیاری از حقوق سیاسی و اجتماعی که زحمتکشان اروپا به آنها دست یافتند مرهون مبارزات حزب‌های سوسیال دمکرات در آن دوره بود. ورشکستگی این سازمان‌ها تا عصر احتضار سرمایه‌داری (یعنی امپریالیزم) برای توده‌ها آشکار نشده بود. رهبری قدرتمند پرولتاریا در عصر ماقبل از امپریالیزم در دست این سازمان‌ها بود. دستیابی به اصلاحاتی از قبیل حقوق بیکاری، بیمه‌های اجتماعی، حداقل دستمزد، حقوق دمکراتیک مردم، رفاه اجتماعی برای زحمتکشان جامعه (استفاده از بیمارستان‌ها، پارک‌ها، وسایل تفریح و غیره) و کلیه امتیازاتی که امروز تحت نظام سرمایه‌داری غربی مشاهده می‌شوند، بر اساس مبارزات کارگران و تحت رهبری آن حول برنامه حداقل صورت پذیرفت.

رفیق رامین برای اتخاذ یک موضع ظاهراً ماوراء چپی، مجبور به انکار واقعیت‌های تاریخی می‌شود و با یک چرخش قلم می‌نویسد: "احزاب رفرمیست در تمام دوران‌ها از ابتدا تا انتها جریاناتی ضد انقلابی و خائن به منافع طبقه کارگر بودند". ما سؤال می‌کنیم که خیانت‌های حزب‌های دمکرات در قرن نوزدهم چه بوده‌اند؟ آیا رفیق رامین تصور می‌کند، کلیه امتیازاتی که طبقه کارگر امروز در دست دارد توسط سرمایه‌داران داوطلبانه به آنان اعطاء شده‌اند؟ مطمئناً رفیق رامین چنین نظری را نمی‌تواند داشته باشد. آیا اعتراف به واقعیت‌های قرن

نوزدهم و اعلام این که سوسیال دمکراسی حول یک برنامه حداقل می‌توانست امتیازات اساسی از سرمایه‌داری دریافت کند، به مفهوم توهم داشتن به رفرمیزم است؟ بهیچوجه! به اعتقاد ما حزب‌های انقلابی حتی در آن زمان بایستی برای سرنگونی سرمایه‌داری وجود می‌داشتند و مبارزه می‌کردند. اما شرایط عینی چنین نبود. حزب‌های انقلابی در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن بیستم نفوذ توده‌ای نداشتند. و متأسفانه رهبری کارگران در دست همان سوسیال دمکراسی بود - آیا از این موضع بایستی به موضع انکار واقعیت متوسل شود؟

اما رفیق رامین هم به این واقعیت‌ها واقف است، و در نوشته خود امتیازات را مرهون "جریانات کارگری" که "با این یا آن رفرم جهت بهبود شرایط زندگی و کار زحمتکشان" عمل کرده‌اند، می‌داند. سؤال ما از او اینست که این "جریانات کارگری" را به ما معرفی کند که چه حزب‌هایی غیر از همان حزب‌هایی رفرمیستی بوده‌اند؟ چه حزب‌هایی برای رفرم مبارزه کرده و موفق حاصل کرده‌اند؟ درست است که در اواخر قرن ۱۹ گرایش‌های انقلابی وجود داشته‌اند، اما این گرایش‌ها از پایه توده‌ای کارگری برخوردار نبودند و نفوذ چندانی نداشتند. به اعتقاد ما، "برنامه حداقل" در این دوره قابل تحقق بوده و پس از آن اهمیت خود را از دست داد.

۲- عصر احتضار سرمایه‌داری و "برنامه انتقالی"

مارکسیست‌های انقلابی، دوره امپریالیزم را عصر انقلاب می‌دانند. چرا؟ زیرا که این دوره‌ای است که رفرمیزم ورشکستگی کامل خود را آشکار کرده است. در این دوره هر گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری (بر خلاف دوره قبلی) آگاهانه و یا نا آگاهانه از همکاران ضد انقلاب به شمار می‌آید. رفرمیزم این عصر به معنی رفرم در حرف و سرکوب کارگران در عمل است. سرمایه‌داری در حال احتضار نه تنها جایی برای رفرم ندارد که در حال پس گرفتن رفرم‌های دوره قبلی است. زحمتکشان دیگر هیچ نفعی از رفرم نخواهند برد، زیرا که رفرم‌های سرمایه‌داری (چه اقتصادی و چه سیاسی) اشباع شده‌اند. صرفاً سرمایه‌داری است که از حزب‌های رفرمیست جهت سرکوب کارگران بهره می‌برد. امروز، بر خلاف گذشته، هر سازمان سیاسی که هدف مستقیم آن سرنگونی انقلابی دولت

سرمایه‌داری و به قدرت رساندن پرولتاریا نباشد (یعنی خواهان انقلاب سوسیالیستی نباشد) در نهایت به همکاری با ضد انقلاب کشیده می‌شود. در نتیجه طرح "برنامه حداقل" کاملاً مردود و بی ارتباط با وضعیت کنونی است (حتی اگر لنین مطرح کرده باشد). زیرا که برنامه حداقل سرنگونی انقلابی رژیم سرمایه‌داری را هدف قرار نمی‌دهد. در عصر انقلاب، دینامیزم مبارزات طبقاتی از مبارزه حول برنامه حداقل فزاینده‌تر می‌رود. مبارزه برای حقوق دمکراتیک سریعاً به مبارزه برای سرنگونی و تسخیر قدرت منجر می‌شود. در این عصر، برنامه انقلابی سوسیالیست‌های انقلابی برنامه انتقالی است.

به سخن دیگر، برنامه حداقل و حداکثر سابق در هم آمیخته شده و پلی میان آنان ایجاد شده است. این پل برنامه انتقالی است که از آگاهی فعلی طبقه کارگر آغاز کرده و آنان را برای انقلاب سوسیالیستی با طرح یک سلسله مطالبات انتقالی آماده می‌کند. بنابراین بر خلاف ادعای رفیق رامین "برنامه انتقالی" ما، همان "برنامه حداقل" نیست و نمی‌تواند باشد. زیرا که اولی پرولتاریا را برای تسخیر قدرت آماده می‌کند و دومی به ضد انقلاب علیه کارگران منجر می‌شود.

اما، خود رفیق رامین برای موجه جلوه دادن "برنامه حداقل" نظر بسیار "نو"ی طرح می‌کند، او می‌گوید همانند دوره ماقبل از امپریالیزم "احزاب کمونیستی انقلابی با این یا آن رفرم، به عنوان تاکتیکی جهت ارتقاء شرایط برای رشد مبارزه طبقاتی و تدارک انقلاب... " (که هدفش) "در خدمت سیاست و استراتژی انقلابی و سرنگونی نظام سرمایه‌داری باشد" می‌توانند توافق کنند.

اول، "این یا آن رفرم" یعنی چه؟ یا کمونیست‌های انقلابی خواهان رفرم در جامعه سرمایه‌داری هستند و یا نیستند. چرا رفیق رامین از اهمیت رفرم با جمله "این یا آن" می‌کاهد؟ دوم، رفرمی که "در خدمت استراتژی انقلابی و تدارک انقلاب با هدف سرنگونی نظام سرمایه‌داری باشد"، دیگر چه معجونی است و بر اساس چه تئوری انقلابی تدوین شده است؟ از دیدگاه سوسیالیست‌های انقلابی استراتژی رفرم صرفاً یک معنی دارد و آنهم اینست: اصلاح و معقولانه‌سازی نظام موجود بدون سرنگونی آن. حال از رفیق رامین بایستی سؤال کرد "این یا آن" رفرم‌هایی که قرار است تدارک سرنگونی نظام سرمایه‌داری ببیند چیستند؟ و در چه مقطع تاریخی، در عصر کنونی، تحقق یافته‌اند؟ اگر اقدامی خواهان تدارک سرنگونی نظام سرمایه‌داری باشد دیگر رفرم نیست بلکه انقلاب است. کلیه رفرم‌ها

در عصر امپریالیسم توسط هر نیروی ای به ضد آن یعنی خیانت به طبقه کارگر منجر می‌شود (حتی اگر جزئی باشند).

۳- تجربه انقلاب اکتبر و برنامه انتقالی

رفیق رامین می‌نویسد "برنامه حداقل تنها مربوط به دوران قبل از امپریالیسم نمی‌شود بلکه در دوران امپریالیسم نیز تا مدتها در دستور کار احزاب کارگری قرار داشته است" و "لنین چنین برنامه‌ای را برای سوسیال دمکراتهای روس تدوین کرده بود" (ص ۱۱۴). این درست است که لنین در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک" این برنامه را طرح کرد. اما، رفیق رامین دو موضوع را توضیح نمی‌دهد. یکی اینکه چرا لنین در ۱۹۰۵ چنین برنامه‌ای را مطرح کرد و دوم اینکه نظری در آستانه انقلاب ۱۹۱۷ چه بود. لنین بر اساس تجربه وضعیت روسیه در ۱۹۰۵ بر این اعتقاد بود که انقلاب آتی روسیه -از زاویه حل تکلیف آن- یک "انقلاب دمکراتیک" (یعنی بورژوازی) است، اما رهبری آن در دست پرولتاریا و متحدان آن خواهد بود و نه بورژوازی. زیرا که در روسیه ۱۹۰۵ هنوز یک دولت بورژوازی بر سر کار نیامده بود و دولت ماقبل از سرمایه‌داری تزاری در قدرت بود؛ و همچنین بخش تعیین کننده‌ای از بورژوازی در اپوزیسیون بود. بنابراین طرح برنامه حداقل لنین اولاً اساساً با برنامه حداقل دوره قبل متفاوت بود، زیرا لنین از رهبری بورژوازی سخن به میان نمی‌آورد و خواهان سرنگونی آن بود، ثانیاً چنین برنامه‌ای هنوز در روسیه به علت نبود دولت سرمایه‌داری در قدرت، طرح می‌شد.

اما، پس از سرنگونی تزار و به قدرت رسیدن کرنسکی (دولت بورژوازی)، لنین "برنامه حداقل" را تماماً کنار گذاشت، و شعارهای خاص دیگری را مطرح کرد: قدرت به شوراها، کنترل کارگران بر توزیع و تولید، استقلال کارگران از بورژوازی، لغو اسرار معاملاتی و بازرگانی سرمایه داران و شرکت‌ها و غیره (یعنی مطالبات انتقالی). در نتیجه همانطور که انقلاب اکتبر نشان داد، در وضعیتی که قدرت در دست سرمایه‌داری است دیگر شعارها و مطالبات بر اساس برنامه حداقل بی مورد است و محور برنامه کمونیست‌ها بر اساس برنامه انتقالی تعیین می‌شود. در اینجا نیز بحث رفیق رامین نمی‌تواند درست باشد - او برای اثبات نظر خود بایستی

از مقالات لنین پس از فوریه ۱۹۱۷ نقل قول بیاورد و نه ۱۹۰۵، که مطالب مورد نیاز را آنجا پیدا نخواهد کرد.

۴- تجربه انقلاب ایران و مطالبات انتقالی

در مورد ایران نیز مسئله همان بود که در انقلاب اکتبر رخ داد. کارگران ایران در مقابل یک رژیم سرمایه‌داری قرار گرفته و مسئله شوراها و تشکل‌های کارگری و کمیته‌های عمل و کنترل بر تولید را خود اعمال کردند. و بار دیگر نشان دادند، که چنین برنامه‌ای "همان برنامه حداقل" نیست و اقتباس از "یک سلسله از موارد برنامه‌ای... از متون مختلف و گاه متضاد در جنبش کمونیستی" نیز نیست. برنامه انتقالی یک واقعیت عینی است که در عصر امپریالیزم در هر موردی که انقلاب صورت گرفته، توسط پرولتاریا طرح شده است (اما شعارهای دیگری نیز مانند آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام و غیره به عنوان شعارهای سیاسی عمده نیز در کنار مطالبات انتقالی طرح می‌گردند).

رفیق رامین که خود به مطالبات ویژه کارگران ایران، طی انقلاب، واقف شده است، می‌گوید که اینها "برنامه ابتدائی یک انقلاب سوسیالیستی بود" (ص ۱۱۶). منظور او ناروشن است. در عصر امپریالیزم، انقلاب سوسیالیستی یک برنامه دارد و آنهم برنامه انقلابی است. جنبش کمونیستی قرن اخیر نام این برنامه را **برنامه انتقالی** نهاده است. سؤال ما از رفیق رامین اینست که چرا نام واقعی این برنامه را بر آن نمی‌گذارد و در صدد یافتن واژه‌ای "نو" و یا ادغام آن با "برنامه حداقل" است؟

ج) حزب پیشتاز انقلابی: به اعتقاد ما، حزب پیشتاز انقلابی در ایران باید از ترکیب و توسط دو بخش انقلابی ایجاد شود: روشنفکران انقلابی - آزمایش پس داده به طبقه کارگر (پیشگام انقلابی) و رهبران طبیعی و عملی کارگران (پیشروی کارگری). نظریات ۱۹۰۳ لنین مبنی بر انتقال "آگاهی سوسیالیستی" از خارج به درون طبقه کارگر، یک بحث اغراق آمیز و افراطی بود که در مقابل افراطیونی نظیر اکونومیست‌ها نوشته شده بود. لنین به قول خودش در آن زمان سبترکه را به طرف مقابل خم کرد تا بحث خود را جا بیندازد. تئوری انقلابی صرفاً از طریق

پراتیک انقلابی صیقل می‌یابد و در این راستا کارگران پیشرو نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کنند.

در مقابل بحث فوق، رفیق رامین ما را متهم به "اکونومیسیم" می‌کند. به اعتقاد او "پیشروی کارگری" واژه "نادقیق"ی است و این تشر نیز "می‌تواند از نظر سیاسی انحرافات معینی" در جنبش داشته باشد. مسئله از نقطه نظر او پذیرش برنامه توسط بخش قابل ملاحظه‌ای از طبقه کارگر "طرح نیست بلکه" باید از نظر علمی و در زمینه مبارزه طبقاتی و کسب منافع تاریخی طبقه کارگر تأیید شود. و یا "محتوای علمی برنامه اهمیت اساسی دارد."

اول، رفیق رامین باید روشن کند که حاملین "نظر علمی در زمینه مبارزه طبقاتی" چه کسانی هستند؟ اگر فرض را بر این بگذاریم که این عده "روشنفکران انقلابی" هستند، سؤال اینست که چگونه و بر اساس چه ساختاری این "محتوای علمی برنامه" قرار است به کل طبقه منتقل شود. در اینجا صرفاً دو توضیح وجود دارد: یا انتقال برنامه "از خارج" به درون طبقه کارگر انجام می‌گیرد (همان‌گونه که لنین در "چه باید کرد" بر اساس نظریات کائوتسکی مطرح می‌کرد) و یا در چارچوب یک حزب پیشتاز انقلابی. اگر دومی صحیح باشد واضح است که نه تنها "کارگران پیشرو" بایستی از ابتدا در این امر دخیل باشند، بلکه بدون پیوند آنان با "روشنفکران انقلابی" چنین امری تحقق نمی‌یابد.

البته لنین نظریات خود را پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵ تکامل داد و نقش "پیشروی کارگری" را در جایگاه خود قرار داد و حزب پیشتاز انقلابی (بلشویکی) بر اساس این نظریات تکامل و تحقق یافت و کل طبقه کارگر را برای تسخیر نهایی قدرت آماده کرد (رجوع شود به مقاله "حزب پیشتاز انقلابی" در دیدگاه سوسیالیسم انقلابی شماره ۱، و دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ۲۲). آیا رفیق رامین با این نظریات توافق دارد؟

سه بخش فوق (انقلاب آتی، برنامه انقلابی و حزب پیشتاز) را فعلاً به بحث می‌گذاریم، و در مقالات بعدی به بخش‌های دیگر نقد رفیق رامین خواهیم پرداخت.

م. رازی

۸ اوت ۱۹۹۴

نکاتی در مورد اتحاد چپ کارگری

در پی تشکیل "اتحاد چپ کارگری" توسط برخی از نیروهای چپ، از جمله طرفداران دفترهای کارگری سوسیالیستی، سوالاتی از سوی برخی از دوستان بطور کتبی و شفاهی از ما شده، که در زیر کوشش می‌کنیم به عمده‌ترین آنها پاسخ دهیم.

انگیزه واقعی شما از شرکت در این "اتحاد چپ" چیست؟

شرکت ما در این اتحاد عمل (یا هر اتحاد عمل دیگری) دو گانه است: اول، به اعتقاد ما کلیه نیروها و عناصر طیف چپ (صرفنظر از اختلاف‌های سیاسی، برنامه‌ای و تشکیلاتی) بایستی قادر باشند که حول یک سلسله فعالیت‌های مشخص ضد رژیم با هم اتحاد کنند. از این طریق، هم به جمع کمی نیروهای ضد رژیم افزوده می‌شود و در نتیجه عملیات ضد انقلابی رژیم محدودتر می‌شود؛ و هم به یکی از خواسته‌های عینی جنبش کارگری پاسخ مساعد داده می‌شود - زیرا که اتحاد نیروهای چپ کارگری و تضعیف رژیم می‌تواند تناسب قوا را به نفع جنبش کارگری ایران تغییر دهد. در نتیجه ما در هر تجمعی از نیروهای اپوزیسیون چپ - به شرطی که با رژیم‌های سرمایه‌داری در گذشته همکاری نکرده باشند - بنا بر توان خود، شرکت فعال می‌کنیم. هم‌اکنون طرفداران دفترها در دو اتحاد عمل (انجمن کارگران تبعیدی و اتحاد چپ کارگری) شرکت دارند. در گذشته نیز ما در اتحاد عمل دیگری مانند "کمیته ضد اختناق در ایران" فعالانه شرکت

می‌کردیم.

دوم، ضمن فعالیت مشترک، با نیروهای شرکت‌کننده در اتحاد عمل، مایل به بحث‌های سیاسی و برنامه‌ای با آنان نیز هستیم. به سخن دیگر، مبارزه نظری و سیاسی خود را در سمینارها و یا بولتن‌های نظری در چنین ساختارهایی ادامه می‌دهیم. به اعتقاد ما، بسیاری از سازمان‌های سنتی و یا گرایش‌های موجود درون طیف چپ دچار انحرافات سیاسی و تشکیلاتی عمیق هستند. شرکت در این اتحاد عمل‌ها، این فرصت را به ما می‌دهد تا با گرایش‌های انحرافی موجود برخورد کرده و گرایش‌های سالم سیاسی را درون آنان تقویت کنیم. و در عین حال، نظریات خود را به بحث گذاشته و صیقل دهیم.

بنابراین انگیزه واقعی ما همان است که همیشه در مورد این گونه اتحاد عمل‌ها بوده است: اتحاد در عمل و مبارزه سیاسی در سمینارها و ارگان‌های نظری. در نتیجه، ورود ما به اتحاد عملی به مفهوم تأیید و یا احیاناً توهم داشتن به سایر نیروهای شرکت‌کننده در آن نیست. درست بر عکس ما در واقع با علم وجود اختلاف‌های سیاسی و انحرافات اساسی، در این اتحاد عمل‌ها شرکت می‌کنیم. دوستانی که تصور می‌کنند که صرفاً با اتکاء به نیروی خود همه کارهای دفاعی را می‌توانند به تنهایی انجام دهند و با چند شعار از خارج روی سازمان‌های سنتی انحرافی تأثیر گذارند، سخت در اشتباه هستند. چنین برخوردهایی خود میراث همین سازمان‌های سنتی است - روش فرقه‌گرایانه‌ای که هم مبارزات ضد رژیم را تضعیف می‌کند و هم گرایش‌های رفرمیستی و انحرافی را در جنبش تقویت می‌کند.

شرکت ما در این اتحاد عمل نیز بر اساس دو نکته فوق بنا نهاده شده است. این سیاست را نیز، هم در اولین نشست جمع مذکور اعلام کردیم و هم در مقاله‌ای تحت عنوان "مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری" (دفترهای شماره ۲۲) انتشار دادیم.

این اتحاد عمل توسط "راه کارگر" در توافق با عده‌ای دیگر، برای حل مسائل خود، ایجاد شده است و شما هم به دنبال آن افتاده‌اید و نهایتاً مورد سوء استفاده آنها قرار خواهید گرفت.

این بحث درست است که دعوت نیروها به اولین تجمع، توسط راه کارگر صورت گرفت. اما، راه کارگر خواهان "اتحاد بزرگ هواداران سوسیالیسم" بود و نتیجه نشست نخست ایجاد "اتحاد نیروهای چپ کارگری" شد. راه کارگر چه در نشست اول و چه در نشست‌های بعدی به عنوان یکی از شرکت‌کنندگان حضور یافته و خواهد یافت و نه سازمانده این اتحاد عمل. اینکه راه کارگر و سایر نیروهای شرکت‌کننده چه انگیزه‌ای داشته و دارند و چه توافقات پشت پرده‌ای با هم داشته‌اند، ربط مستقیمی به نحوی درگیری ما ندارد. ما بر اساس معیارها و اصول خود، بدون هیچ زد و بند، در این جمع شرکت کرده و می‌کنیم و تا زمانی که اصولمان زیر پا نرود و دمکراسی درونی حاکم باشد به شرکت فعال خود ادامه خواهیم داد. کلیه نظریات و بحث‌های خود را نیز علناً اعلام کرده و خواهیم کرد.

با این روش حداقل ما نمی‌توانیم مورد سوء استفاده نیروی دیگری قرار بگیریم. صرفاً نیروهایی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند که با یک سری توافقات غیر اصولی پشت پرده وارد این قبیل اتحاد عمل‌ها شده باشند و مسائل و اختلاف‌های خود را برای حفظ این توافقات، طرح نکنند.

شما که به سازمان‌های سنتی ایراد می‌گیرید، چطور با همان سازمان‌ها وارد اتحاد می‌شوید؟

ما با کسی وارد "اتحاد" سیاسی نشده‌ایم، و تحت هیچ شرایطی، بدون اخذ توافقات سیاسی و تشکیلاتی بر اساس بحث‌های کتبی، چنین نخواهیم کرد. اما، ما می‌توانیم با حفظ استقلال سیاسی و اصول خود، حول یک سلسله کارهای عملی و یا سمینارهای بحث با عده‌ای دیگر وارد کار مشترک کوتاه‌مدت و یا درازمدت شویم - بدون اینکه اصول خود را زیر پا گذاشته باشیم. در "مبانی اتحاد نیروهای چپ کارگری"، ما پیشنهاداتی برای بحث با شرکت‌کنندگان در این اتحاد عمل داده‌ایم (بحث پیرامون حزب پیشتان، انقلاب آتی، برنامه انقلابی، مفهوم سوسیالیسم و امپریالیسم).

اینها اهداف و اصول ما هستند که پیرامون آنها حاضریم با هر نیرویی به بحث در راستای ایجاد یک گروه انقلابی بنشینیم. اما، از زمان ارائه پیشنهاد

بحث، تا توافق نهایی حول بحث‌ها و تشکیل یک گروه انقلابی، راه طولانی‌ای وجود دارد که بایستی طی شود. زیرا صرف توافق برنامه‌ای هم معیار اتحاد سیاسی نیست. افراد و نیروهای سیاسی بایستی، در عین حال، در عمل مبارزاتی نیز یک دیگر را آزمایش کنند. به اعتقاد ما نیروهایی که امروز جهت‌گیری مشخص کارگری نداشته باشند و خواهان پیوند پیشروی کارگری با پیشگام انقلابی نباشند، حتی اگر تمام برنامه ما را بپذیرند، هنوز کار متشکل سیاسی با آنها را صحیح نمی‌دانیم.

ما ضمن اتحاد عمل با همان سازمان‌هایی که به آنان شدیدترین انتقادات را داریم، از یک سوی جبهه ضد رژیم را وسیعتر و محکم‌تر می‌کنیم و از سوی دیگر فرصت مناسبی برای بحث و تبادل نظر با اعضاء همان سازمان‌ها برای نقد بدون وقفه به برنامه‌های سازمان‌هایشان ایجاد می‌کنیم. اتحاد عمل ما با این سازمان‌ها کاملاً اصولی است و هیچ بهای سیاسی برای آن نمی‌پردازیم.

به اعتقاد ما "اتحاد نیروهای چپ کارگری" تا آنجایی که به یک سلسله فعالیت‌های عملی مبادرت می‌کند، صرفاً یک اتحاد عمل است؛ و تا آنجایی که به یک سری بحث‌ها از طریق سمینارها و بولتن نظری دامن می‌زند، فراتر از یک اتحاد عمل می‌رود - یعنی زمینه را برای برخی از نیروها بمنظور تدارک بحث‌های نظری در راستای تشکیل یک سازمان انقلابی نیز هموار می‌کند.

در ضمن شرکت ما در چنین اتحاد عملی به مفهوم عدم شرکت در اتحاد عمل‌های دیگر نیست. ما بر اساس نیروی خود با سایر گرایش‌هایی که در عمل جدیت خود را برای انجام فعالیت‌های عملی و بحث‌های سیاسی نشان می‌دهند، مایل به همکاری هستیم.

شما که ادعا دارید با نیروهایی که با رژیم‌های سرمایه‌داری همکاری کرده‌اند، اتحاد نمی‌کنید چرا با حزب رنجبران اتحاد عمل کرده‌اید؟ و اگر در این اتحاد عمل، توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها آمدند موضع شما چیست؟

ما در گذشته اعلام کرده‌ایم که نیروهایی که به نحوی از انحاء با رژیم‌های سرمایه‌داری در سرکوب زحمتکشان شرکت داشته‌اند، نمی‌توانند در اتحاد عمل‌ها شرکت کنند. موضع ما همواره چنین است. اما این به این مفهوم نیست که به

محض ورود یک نیرو و یا یک عنصر، اتحاد عمل را بایستی ترک کرد. درست برعکس ما باید در چنین اتحاد عمل‌هایی باقی بمانیم و از طریق دامن زدن به یک برخورد اصولی این عناصر را (چنانچه هنوز به گذشته خود نقد نکرده باشند) از صف اتحاد عمل‌ها جدا کنیم. به اعتقاد ما نیروها و یا عناصری که در چنین سازمان‌هایی شرکت داشته‌اند، بایستی حداقل با گذشته خود رسماً و کتباً تسویه حساب کنند (این اصل شامل حال حزب توده، اکثریت و حزب رنجبران نیز می‌شود) و طی دوره‌ای آزمایش شوند. سپس شرکت آنان در اتحاد عمل‌ها بلا ایراد خواهد بود.

اما همین نکته را هم بایستی کوشش کنیم به شکل مشخص و از طریق یک ساختار انجام دهیم. برای رسیدگی به وضعیت این قبیل نیروها و عناصر ما پیشنهاد تشکیل یک "کمیسیون کنترل"، متشکل از نمایندگان چند سازمان و کارگران پیشروی شناخته شده در جنبش کارگری، را مطرح می‌کنیم. این کمیسیون پس از تحقیقات لازم می‌تواند نتیجه بررسی خود را اعلام کرده و پس از بحث میان کلیه نیروها و عناصر طیف چپ، می‌توان به یک توافق جمعی رسید. تا از آن پس، کل اپوزیسیون چپ با یک روش متحد به این عناصر و نیروها برخورد کند. پیشنهاد و اصل فوق را ما در اتحاد عمل‌هایی که مواجه با شرکت این عناصر شویم (از جمله "اتحاد چپ کارگری")، طرح کرده و خواهیم کرد.

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

۱۲ اوت ۱۹۹۴ - پاریس

در دفاع از کارگران ایرانی در ژاپن

۵ اوت ۱۹۹۴ در لندن، تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل سفارت ژاپن صورت گرفت. این تظاهرات توسط: انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، دفترهای کارگری سوسیالیستی، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر) و هسته اقلیت سازمان یافت. در این تظاهرات عده‌ای از ایرانیان و نیروهای چپ‌گرایی انگلیسی شرکت کردند. اطلاعیه‌ای نیز خطاب به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، سازمان عفو بین‌المللی و سازمان کار، در این تظاهرات به زبان‌های فارسی و انگلیسی پخش شد. خبر این تظاهرات در نشریه Workers Press (تروتسکیستی) انتشار یافت. در کشورهای دیگر تظاهرات مشابه‌ای صورت گرفتند.

در بخشی از اطلاعیه مذکور چنین آمده است:

"... جوانان ایرانی که از بیکاری، گرانی، خفقان و سرکوب تحت حکومت ننگین رژیم جمهوری اسلامی در طول ۱۵ سال گذشته بتنگ آمده‌اند، جهت یافتن شغلی و یا تأمین کمک هزینه کمرشکن زندگی در ایران، برای مدتی روانه ژاپن شده‌اند. اکثر این کارگران مهاجر... در شرایط بسیار وخیم معیشت بسر می‌برند و از داشتن هرگونه حقوق مدنی محروم هستند. این کارگران بطور مدام مورد تعقیب و اذیت و آزار مقامات ژاپنی قرار می‌گیرند.

اخیراً با ازدیاد تعداد ایرانیان مهاجر در ژاپن، دولت این کشور به لغو قرارداد فوق مبادرت ورزیده است. به دنبال این مسئله پلیس ژاپن مکرراً به اماکن مسکونی کارگران مهاجر حمله‌ور شده و پس از دستگیری عده‌ای آنها را مجبور به ترک خاک آن کشور می‌کند. تاکنون دو تن از کارگران ایرانی که در ژاپن مشغول به کار بوده‌اند، به طرز مشکوکی جان خود را از دست داده‌اند... ما ضمن محکوم کردن هر گونه اعمال خشونت علیه کارگران مهاجر در ژاپن و به ویژه کارگران مهاجر ایرانی توسط دولت این کشور خواستار متوقف شدن فوری این اعمال از طرف مقامات ژاپنی هستیم..."

اوضاع سیاسی ایرلند شمالی

مصاحبه زیر (بخش آخر) با جری دایننگ، یکی از فعالین اتحادیه توپوس‌رانی انگلستان و عضو یک گروه تروتسکیستی در بریتانیا، صورت گرفته است. بخش اول این مصاحبه در شماره ۲۲ دفترها انتشار یافت.

س: چشم‌انداز اتحاد کارگران کاتولیک و پروتستان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: در واقع این یکی از مسائل اساسی در ایرلند شمالی و ایرلند بطور کلی و از مباحثات قدیمی بشمار می‌رود. این بحث اولین بار توسط "کولونی" و "واکر" صورت گرفت. کولونی خواستار تشکیل یک حزب سوسیالیست در ایرلند بود. واکر که نماینده پارلمان در ایرلند جنوبی بود، معتقد بود که وجود چنین حزبی به جدایی کارگران ایرلند و انگلیس می‌انجامد. کولونی مطرح می‌کرد که طبقه کارگر ایرلند می‌تواند با طبقه کارگر انگلیس که کشور جداگانه‌ای است وارد مرادوات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شود. اما قبل از آن باید کیفیت شرایط زندگی طبقه کارگر ایرلند به سطح طبقه کارگر در انگلیس برسد تا این مرادوه بر مبنای پایه منصفانه‌ای قرار گیرد.

گروه‌هایی همچون میلیتانت‌های حزب کارگر و WRP قدیم شعار "اتحاد کارگران کاتولیک و پروتستان" را همیشه مطرح می‌کردند. این اتحاد در سال ۱۹۱۹ طی اعتصاب بزرگ مهندسين، و در سال ۱۹۳۴ در اعتصاب عمومی دیگری در ایرلند خود را به نمایش گذاشت. اما زمانی که مسئله ملی در ایرلند مطرح شد تمام این اتحاد به یکباره از میان رفت. مسئله‌ای که ما از آن زمان تا به حال با آن درگیر بوده‌ایم اینست که: بدون برابری بین طبقه کارگر (کاتولیک و پروتستان) اتحادی میان آنها صورت نخواهد گرفت. و این برابری هرگز بوجود نخواهد آمد مگر از طریق بوسمیت شناختن حق خود مختاری برای ایرلند. رابطه تنگاتنگ کارگران پروتستان با قشر سرمایه‌دار پروتستان آنان را در

وضعیتی به مراتب بهتر از کارگران کاتولیک قرار داده و به همین دلیل آنان تحت نفوذ زیاد ایدئولوژی بسیار قوی ضد انقلابی در ایرلند هستند. کارگران ناسیونالیست علی‌رغم محدود بودن مبارزاتشان حول مسئله رهائی ملی، در مبارزات ضد امپریالیستی خود از رادیکالیسم زیادی برخوردار هستند. بدون از میان برداشتن این ایدئولوژی ضد انقلابی اتحاد کارگران در ایرلند میسر نخواهد شد.

س: نتیجهٔ مبارزهٔ مسلحانه IRA چه نقشی در بوقوع پیوستن مذاکرات کنونی داشته است؟ آیا مبارزه مسلحانه و عملیات تروریستی کمکی به آگاه‌سازی طبقهٔ کارگر کرده است؟

ج: بله، مبارزهٔ مسلحانه یک نتیجه داشته است. آنچه که در ایرلند شمالی به وقوع پیوست - حتی کشته شدن سربازان انگلیسی - تأثیر زیادی روی دولت انگلیس نداشته است. اما، دو مورد بمب‌گذاری در لندن (سیتی) خسارت‌های مالی زیادی به بار آورد که برای دولت انگلیس جدی بود. امید اینکه لندن به مرکز مالی اتحاد جدید کشورهای اروپایی تبدیل شود را عملاً زیر سؤال برد. بدین ترتیب طبقهٔ حاکم مجبور به تسریع کردن روند مذاکرات شد.

در مورد بخش دوم سؤال شما باید بگویم که، مبارزهٔ مسلحانه به هیچ‌وجه به آگاهی طبقه کارگر کمکی نرسانده است. اما باید درک کنیم چرا IRA به چنین کاری دست می‌زند.

پس از مراحل اولیه (اوپل ۱۹۷۰) مبارزه در ایرلند، سازمان امنیت انگلیس در IRA نفوذ کرد. این مسئله منجر به لورفتن و دستگیری تعداد زیادی از اعضای این سازمان شد. پس از تجدید سازماندهی و تقسیم فعالین در هسته‌های کوچک، ضربه‌پذیری آن بسیار کم و قدرت تخریب آن به مراتب زیادتر شد. در حملات بعدی که پلیس به محلات کاتولیک نشین کرد، این هسته‌های مسلح بودند که از مردم آنجا در مقابل حملات دفاع کردند. از سوی دیگر IRA هیچگاه فشاری روی اتحادیه‌های کارگری در جهت دفاع از مردم کارگر و زحمتکش نمی‌گذاشت. بنابراین آنها همیشه جدا از مبارزات روزمره مردم عادی قرار داشتند. آنها هیچگاه استراتژی‌ای برای ارتقاء آگاهی طبقهٔ کارگر نداشتند. تنها به مجبور کردن دولت انگلیس به مذاکره فکر می‌کردند.

س: ممکن است مختصری در مورد تاریخچه IRA توضیح دهید؟
ج: تاریخ جنبش جمهوری خواهان مدرن به اواخر قرن گذشته (۱۸۶۷) بر

می‌گردد. شورش ۱۹۱۶ که به شورش "شین‌فین" معروف است و در ضمن هیچ ربطی با شین‌فین کنونی نداشت، توسط جمهوری خواهان و دیگر ناسیونالیست‌های رادیکال انجام گرفت و Official IRA (آی آر آ رسمی) در آن زمان بوجود آمد. اما در دهه ۶۰ تحت نفوذ حزب کمونیست ایرلند (حزب استالینیستی) قرار گرفت و تمام اسلحه‌های خود را به "ارتش آزادی ولز" WFA فروخت و به شکلی تصنعی به جهت گیری چپ‌گرایانه پرداخت. اما دیری نگذشت که تحت افکار ناسیونالیستی قرار گرفت، و موقعی که وقایع ۱۹۶۹ به وقوع پیوستند از هیچگونه اسلحه‌ای خبری نبود. زمانی که فعالین "حقوق مدنی" در درگیری خود با مأمورین پلیس بشدت مورد حمله قرار گرفتند، هیچگونه اسلحه‌ای برای دفاع از آنان در دسترس نبود. در آن زمان IRA معروف به (I Run Away) "من فرار می‌کنم"، شد. به نظر من در آن شرایط که مسئله مرگ و زندگی بود وظیفه هر سازمان سیاسی این بود که مسلحانه از مردم بی‌دفاع حمایت کند. اما، IRA Provisional (جناحی از IRA) این کار را انجام داد- به این علت از حمایت زیادی برخوردار شد.

این بخش در ابتدا به اتخاذ مواضع راست‌گرایانه پرداخت. مواضع راست‌گرایانه ناسیونالیستی آغشته به شعارهای چپی. پس از آن خود را سوسیالیست خواند، مواضع سیاسی گرفت و به دفاع از مبارزات سیاهپوستان در آفریقای جنوبی و مردم نیکاراگوئه و غیره پرداخت. اکنون سال‌هاست آنان دیگر از سوسیالیزم صحبتی نمی‌کنند.

س: چه سازمان‌های کارگری دیگری در ایرلند شمالی فعالیت می‌کنند؟

ج: سازمان‌های کارگری در ایرلند عبارتند از:

"حزب کارگران" که از مواضع (آی آر آ رسمی) دفاع می‌کند. در ابتدا خود را "حزب کارگران - شین‌فین" خواند. پس از آن پسوند شین‌فین را از نام خود برداشت. ۱۸ ماه پیش انشعابی در آن صورت گرفت و بخشی از آن خود را "چپ دموکرات" خواند. در مقطع انشعاب در انتخابات دارای حمایت محدودی بود. از جدایی ایرلند جنوبی و ایرلند شمالی دفاع می‌کند. اما موضع دفاع از اتحاد کارگران کاتولیک و پروتستان دارد. هر دو جناح را می‌توان احزاب سابق استالینیستی خواند؛

"حزب کمونیست ایرلند" که هنوز وجود دارد. این حزب علی‌رغم اینکه قبلاً

IRA را فاشیست و غیره می‌خواند، اما در روند مذاکرات صلح به آن سمپاتی پیدا کرده و از تلاش آن در این جهت دفاع می‌کند. تاکنون کنفرانس‌های متعددی جهت بحث و تبادل نظر روی پیشنهادات صلح دولت انگلیس برگزار کرده است. دشمنان سابق IRA اکنون هوادار (البته تحت فشار اعضاء عادی خود) جمهوری خواهان شده‌اند؛

از دیگر نیروها میلیتانت‌های حزب کارگر هستند که سعی می‌کنند مواضع "حزب کمونیست ایرلند" را در میان اتحادیه‌های کارگری تبلیغ کنند. اما علی‌رغم اینکه خود را تروتسکیست می‌نامند بنظر من آنها مدافع منافع لویالیست‌ها هستند. اینها دارای دو روزنامه، یکی برای ایرلند شمالی و دیگری برای ایرلند جنوبی، هستند. و این خود نشان‌دهنده خط دفاع آنان از مرز بین ایرلند شمالی و جنوبی است. چطور نمی‌توان آنچه به کارگران ایرلند شمالی گفته می‌شود را به کارگران ایرلند جنوبی گفت. در انگلیس هم آنها به همین صورت عمل می‌کنند. دو روزنامه دارند یکی برای انگلیس و دیگری برای اسکاتلند. اما به‌رحال دارای نفوذ قابل ملاحظه‌ای در اتحادیه‌های کارگری هستند.

آخرین سازمانی که می‌توان نام برد "جنبش کارگران سوسیالیست" است که بخش ایرلند "حزب کارگران سوسیالیست" (SWP) انگلیس است. آنها در میان جوانان محله‌های کاتولیک‌نشین نفوذ دارند. بنابراین بیشتر چپ و جمهوری‌خواه بنظر می‌رسند تا بقیه سازمان‌ها. دلیل این مسئله هم اینست که IRA مسئولیت انتظامی این محله‌ها را به عهده دارد، و در این راستا خشنود زیادی نشان می‌دهد (مثلاً دزدها و افرادی که بفروش مواد مخدر در بین جوانان دست می‌زنند را با تیر زدن به زانوی آنها برای همیشه فلج می‌کنند). البته علی‌رغم اینکه امروز این محلات از وجود تمام این مواد مخدر فروشان پاکسازی شده، اما برخورد اخلاقی به این مسئله هرگز این مشکل را حل نخواهد کرد، بلکه باید برای آن راه حل اجتماعی پیدا کرد. زمانی که IRA از آنجا برود تمام این مشکلات در مدت کوتاهی باز خواهند گشت. بنابراین اکنون اکثر جوانان از این نوع کارهای IRA خسته شده‌اند و در نتیجه این مسئله روی حمایت آنان از سازمانی همچون "جنبش کارگران سوسیالیست" تأثیر زیادی گذاشته است.

همه سازمان‌های فوق از روند مذاکرات صلح دفاع می‌کنند. البته یک سازمان انقلابی باید اول سؤال کند صلح برای چه و چه کسی؟ به نظر من رهبری

جنبش جمهوری خواه اکنون در حال مصالحه با دولت انگلیس است و باید موضوع انتقاد چپ‌ها در هر مرحله از روند مذاکرات صلح باشد.

س: وظایف چپ انقلابی در ایرلند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: به نظر من این وظایف باید بر اساس تئوری انقلاب مداوم تروتسکی بنا گردند. ما باید در راستای رهبری پرولتاریا، رهبری مبارزات ملی را نیز در دست خود بگیریم. ما باید رهبری خرده بورژوازی (IRA) را برای کارگران توضیح دهیم. باید برای آنها توضیح دهیم که این رهبری به هیچوجه قصد اتحاد ایرلند از طریق سازماندهی طبقه کارگر را ندارد و تنها هدف آن مذاکره با امپریالیزم جهت گرفتن امتیازاتی است و بس. بنابراین وظیفه ما مبارزه برای مسئله ملی در راستای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی است. البته طبقه کارگر باید برای برنامه سیاسی و مطالبات مستقل خود مبارزه کند، اما باید همچنان رهبری مبارزه ملی را در دست خود داشته باشد. نمی‌توان تنها شعار "رهایی ملی ایرلند" را داد، البته این چیزی است که باید در آینده بدست آید. از طرفی اگر تنها برای اتحاد ایرلند مبارزه کند، احتمال از دست دادن حمایت سیاسی بخش زیادی از بهترین عناصر کارگر پروتستان و کاتولیک وجود دارد. زیرا آنها خواهند گفت: شما تنها برای یک اتحاد سرمایه‌داری تحت نفوذ ایدئولوژی ارتجاعی در ایرلند می‌جنگید و نه رهایی ایرلند. بنابراین سازماندهی و تشکیل کل طبقه کارگر ایرلند حول اهداف (اقتصادی و سیاسی) در راستای مبارزه علیه امپریالیزم انگلیس از اساسی‌ترین وظایف چپ انقلابی به شمار می‌رود. بنابراین هر دو مسئله به هم مربوط هستند و در تئوری انقلاب مداوم متبلور می‌گردند. البته باید اضافه کنم که نباید برخوردی سکتاریستی نسبت به شین‌فین و یا چپ جمهوری خواه داشت. باید بتوان با حفظ استقلال نظری با آنها همکاری کرد و به ایجاد نوعی از جبهه ضد امپریالیستی مبادرت ورزید. باید به آنها گفت که تا کجا می‌توانیم با همدیگر همکاری کنیم. برای مثال می‌توانیم در اتحادیه‌های کارگری در ایرلند جنوبی و شمالی مقابل رهبری بوروکرات قوار گرفت و از آنها خواست که به سیستم تبعیض میان کارگران پروتستان و کاتولیک خاتمه دهند.

بنابراین وظیفه چپ انقلابی در ایرلند نه دنباله‌روی از تاکتیک‌های مرحله‌ای، بلکه همانا به کارگیری تئوری انقلاب مداوم است.

خیلی متشکرم

رواندا: قربانی دیگر نظام سرمایه‌داری جهانی

در چند سال اخیر ما بارها شاهد قحطی، جنگ داخلی و آنچه که نشريات بورژوازی نام آن را "زرد و خوردهای قبیله‌ای" می‌گذارند، در آفریقا بوده‌ایم. بی‌اعتنائی دولت‌های امپریالیست یا اشک تسماح بورژوازی لیبرال در این کشورها نیز تعجب‌آور نبود. همواره کل تاریخ طولانی استثمار مستعمراتی و بربریت کشورهای امپریالیستی به نهاد "دموکراتیک" سازمان ملل، که بدنهٔ واحد بورژوازی بین‌المللی است، متکی بوده است. تاریخچهٔ چند سال اخیر سازمان ملل در زائیر، سومالی، لیبی و بسیار کشورهای دیگر، چه در آفریقا و چه در نقاط دیگر، به خوبی ماهیت واقعی‌ای این نهاد را نشان داده است.

بعد از سقوط هواپیمائی که حامل رئیس‌جمهورهای رواندا و بوروندی بود، که برای امضاء قراردادی به تانزانیا رفته بودند، ما شاهد قتل عام هوتوها در رواندا بودیم. در عرض دو هفته حدود ۱۰۰ هزار نفر کشته شدند و بعد از چند هفته تعداد کشتگان به بین ۵۰۰-۲۰۰ هزار نفر رسید. و پس از قتل عام، مسئلهٔ مهاجرت‌ها نیز اوج گرفتند: حدود ۵ میلیون، یعنی نصف جمعیت رواندا، یا بی‌خانمان شده و یا در کشورهای مجاور آواره شدند. این وضعیت در چند هفتهٔ اخیر منجر به مرگ دقیقه‌ای یک نفر از مرض‌هایی مانند وبا در زائیر شد. البته دولت‌های غربی شهروندان خود را فوراً از این منطقه خارج کردند و مردم رواندا را به حال اسفبار خود گذاشتند.

توجه بی‌تفاوتی دولت‌های امپریالیستی، ماهیت "قبیله‌ای" این جدال عنوان شده است. ولی اگر به حقایق موجود نگاه کنیم، می‌بینیم که هوتوها (که حدود ۹۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند) و توتسی‌ها (که قبل از قتل عام حدود ۹ درصد بودند) زبان (کینیارواندا) و فرهنگ مشترکی داشتند. در واقع معنی کلمهٔ توتسی به زبان کینیارواندا یعنی "آرباب" و هوتو یعنی "دهقان" (۱ درصد دیگر جمعیت به ملیت "توا" تعلق دارد).

تاریخ مداخلات سرمایه‌داری در شرق آفریقا

در قرن شانزدهم در این منطقه یک پادشاهی توتسی مستقر شد. در سال ۱۸۸۵ مستعمرات آلمان در این منطقه، "آفریقای شرقی آلمان" را تشکیل دادند، که شامل رواندا، بوروندی و تانگانیکا (در تانزانیا فعلی) بود. در این منطقه مستعمرات آلمان دست به تشکیل نیروی "دفاعی‌ای" از آفریقائی‌ها برای استفاده از

آنان بر علیه اعراب "شورشی" در سال‌های ۹۰-۱۸۸۹ زدند. و چون توتسی‌ها اربابان صاحب امتیاز بودند و هوتوها دهقانان، آلمان از توتسی‌ها برای اعمال قدرت استفاده کرد.

بعد از شکست آلمان در جنگ جهانی امپریالیستی اول تانگانیکا به بریتانیا تعلق گرفت و بقیه منطقه تحت "پوشش و حفاظت" "اتحاد ملل" در آمد، که از سوی بلژیک "اداره" می‌شد و نام رواندا-اوروندی را بخود گرفت. بلژیکی‌ها تفاوت‌های بین توتسی‌ها و هوتوها را تشدید کردند: برای توتسی‌ها شرایط تحصیلی آماده کردند و آنان را در امور اداری شرکت دادند. در عین حال کارت‌های شناسائی "قبیله‌ای" را تحمیل کردند، و زمینه ایجاد یک تمایز نژادی را آماده کردند.

در دهه سال‌های ۱۹۵۰ بسیاری از ناسیونالیست‌های رادیکال، که برای اخراج بلژیک فعالیت می‌کردند، توتسی بودند. در ۱۹۵۹ دولت بلژیک، هوتوهای کاتولیک را - که اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند - بر علیه ناسیونالیست‌ها، تحت لوای "مبارزه با فئودالیزم توتسی‌ها" بسیج کرد. بلوکی از ارتش مستعمراتی، کلیسا، دیگر عناصر ارتجاعی و هوتوها، با سیاستی ضد توتسی، تشکیل شد. نتیجه این بلوک کشتار هزاران توتسی و فرار نیم میلیون از آنان از رواندا بود - و این نوع کشتارها چندین بار تکرار شده‌اند.

این نوع اقدامات، پادشاهی صوری توتسی‌ها را بیشتر تضعیف کرد و هوتوها آن را سرنگون کردند. نیروهای بلژیک منطقه را ترک کردند و هوتوها خود را در سال ۱۹۶۱ مستقل اعلام کردند - و آن در سال ۱۹۶۲ از طرف بلژیک به رسمیت شناخته شد.

در بوروندی (نام جدید بخش جنوبی رواندا-اوروندی)، تا سال ۱۹۹۳، که "ملشیور اندادایه" (یک هوتو) به ریاست بوروندی انتخاب شد، توتسی‌ها که صرفاً اقلیتی را تشکیل می‌دادند، همواره در قدرت باقی ماندند. زیرا که عناصری در درون هر دو گروه مخالف سیاست همزیستی این دو بودند. "اندادایه" پس از ۳ ماه، در زمان قیام توتسی‌ها، کشته شد. به دنبال او یک هوتوی دیگر، "سپیرین انتریامیرا"، جانشین او شد.

در تاریخ ۶ آوریل "سپیرین انتریامیرا" با "ژوونال هایباریمانان"، رئیس جمهور رواندا، در حال بازگشت از تانزانیا بود که هواپیما به دلیل شلیک خمپاره سقوط

کرد. آنان در قراردادی که در شهر آروشا با جبهه میهنی رواندا (ج. م. ر.) - نیروئی که اکنون به قدرت رسیده است - امضاء کردند به توافق رسیدند. توافق شامل حکومتی بود که شامل هم هوتوها و هم توتسی‌ها و مداخله ارتش در امور سیاسی کشور را محدود می‌کرد.

ج. م. ر. نیروئی است که بعد از کشتارهای توتسی‌ها در تبعید در یوگاندا تشکیل شد و یک جبهه وسیعی از ناسیونالیست‌ها است، که شامل هوتوهای مخالف رژیم "هابیاریمانا" نیز می‌شود - و ریاست آن در دست یک هوتو است. در سال ۱۹۹۰ ج. م. ر. جنگ داخلی را برای سرنگونی رژیم "هابیاریمانا" آغاز کرد.

میراث شوم امپریالیزم بعد از استقلال کشورهای عقب افتاده

در قرن نوزدهم کشورهای مستعمراتی قاره آفریقا را تکه تکه کرده، و ملیت‌های مختلف را بین خود تقسیم کردند (همانطور که در خاورمیانه کردها و اعراب را تقسیم کردند). و همچنین ملیت‌هایی را که هیچ شباهت فرهنگی و غیره با یکدیگر نداشتند را با هم در یک "کشور" ادغام کردند (مانند کردها و اعراب در عراق). این سیاست همواره مورد استفاده نیروهای مستعمراتی قرار گرفت. و با تشکیل دولت‌های مستقل آفریقائی این وضعیت، به دلیل تقسیم و ادغام مصنوعی ملیت‌ها، ادامه پیدا کرد. در واقع این نوع استقلال سیاسی، مشکلاتی را که قدرت‌های مستعمراتی به جای گذاشته بودند تشدید کرد.

تقسیم کار جهانی‌ای که بر هر کشوری حاکم است فعالیت اصلی اقتصادی آن را تعیین می‌کند. اکثر کشورهای عقب افتاده صرفاً یک یا دو نوع از مواد خام را تولید می‌کنند و این امر اقتصاد این کشورها را اسیر تغییرات قیمت این مواد در بازار جهانی می‌کند. صادرات قهوه رواندا ۶۲ درصد درآمد خارجی آن را تأمین می‌کند، و زمانی که قیمت قهوه در سال ۱۹۸۷ سقوط کرد، نرخ فرانک رواندا نیز کاهش یافت. این امر باعث شد که در سال ۱۹۸۷، ۱۷ درصد و در سال ۱۹۹۰، ۵ درصد و در سال ۱۹۹۲، ۱۷ درصد تولید ناخالص داخلی رواندا کاهش یابد. "کمکی" که کشورهای امپریالیستی به رواندا کردند فقط ۲۳ میلیون پوند بود - که صرفاً معادل ۳۰ درصد اضافه سودی است که بر حسب افت قیمت‌ها توسط کمپانی‌های بین‌المللی بدست آمد. قروض به بانک‌های بین‌المللی و دولت‌های امپریالیست در سال ۱۹۹۱، ۵۴۵ میلیون پوند بوده که عواقب اجتماعی فجیعی

مانند ۳۳ در صد کمبود غذایی برای کودکان، داشت. در مقابل، ثروت خاندان "هابیاریمانا" ۴۵ میلیون پوند است - ۳/۵ در صد تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۰

بورژوازی روآندا تحت حمایت بورژوازی بلژیک رشد کرده و همواره با آن ارتباط داشته است. خاندان "هابیاریمانا" کنترل بانک‌های اصلی و کمپانی‌های صادرات و واردات را در دست داشته و حتی در فروش مواد مخدر نیز دست داشته است. ارتش روآندا برای حفاظت حکومت دیکتاتوری این خاندان تعلیم یافته است. با مرگ "ژوئنال هابیاریمانا" گارد رئیس جمهوری و عناصری در ارتش شروع به کشتار توتسی‌ها و هوتوهای اوپوزیسیون کردند. این گارد را بلژیکی‌ها در سال ۱۹۶۲ تشکیل دادند و اولین فرمانده آن خود "هابیاریمانا" بود.

با کسب استقلال سیاسی پای فرانسه به روآندا باز شد. فرانسه تلاش کرده است جانشین بلژیک شود، و همواره مدافعه رژیم فوق بوده است. با پایان "جنگ سرد" رقابت‌های بین کشورهای امپریالیستی مدام شدت یافت. در چند سال اخیر بریتانیا، بلژیک و آمریکا بطور غیر مستقیم - از طریق اوگاندا - مدافع ج. م. ر. شده‌اند. حال که ج. م. ر. رژیم را سرنگون کرده است، نفوذ فرانسه به منطقه‌ای در جنوب غربی، که برای "امنیت" توتسی‌ها ایجاد شده است، محدود شده است و مشغول بیرون کشیدن ارتش خود است.

به اعتقاد ما، کلیه ارتش‌های کشورهای امپریالیست و سازمان ملل متحد (پوشش به اصطلاح "دمکراتیک" امپریالیزم) باید از منطقه خارج شوند. اگر امپریالیست‌ها خیلی دلشان برای کارگران و تهیدستان آفریقا سوخته، بایستی کلیه قرض‌های آفریقا را ببخشند و به آنان کمک اقتصادی کنند تا اینکه سطح زندگی آنها به سطح کشورهای پیشرفته برسد - که چنین نخواهند کرد. تنها راه حل مسائل روآندا و دیگر کشورهای آفریقائی متلاشی کردن نظامی است که این قاره را به طور مصنوعی تقسیم کرده است و آن را در خون و خاک غرق کرده است. رهبری این قبیله‌ها نیز همه در خدمت امپریالیزم قرار دارند. تنها انقلاب سوسیالیستی منطقه‌ای است که می‌تواند پیش شرط‌های حل مسائل این قاره را آماده کند. به گفته لوگزامبورگ، صرفاً دو بدیل در برابر بشریت قرار دارند: سوسیالیزم یا بربریت!

مواد شیرین ۸ اوت ۱۹۹۴ - منچستر

جایگاه مارکسیزم در تاریخ

مارکسیزم، همانند هر پدیده دیگر اجتماعی باید در محتوای تاریخی آن مورد بررسی قرار گیرد. شناخت شرایط عینی که منجر به پیدایش و تکامل آن و نیروهای اجتماعی‌ای که بر آن تأثیر گذاشته‌اند، ضروری است. یعنی برای درک مارکسیزم، تفسیر ماتریالیستی تاریخ باید بکار گرفته شود. از اینرو نخستین بخش سلسله مقالات در مورد مارکسیزم را از زمینه‌های تاریخی که منجر به پیدایش آن شدند، آغاز می‌کنیم. نوشته زیر بر اساس سخنرانی ارنست مندل تنظیم شده است.

بخش یک: زمینه کلی تاریخی پیدایش مارکسیزم

مارکسیزم، در تحلیل نهایی، محصول پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری در چند منطقه اروپای غربی (ایتالیا شمالی و مرکزی، انگلستان، هلند، قسمت‌هایی از فرانسه، آلمان و اسپانیا) در اوایل قرون ۱۵ و ۱۶ بود. وجه تولید سرمایه‌داری متکی است به مالکیت خصوصی بر اکثر وسایل تولیدی و معیشتی (زمین، خوراک و ابزار کار) توسط سرمایه‌داران، یعنی صاحبان ثروت و پول. سرمایه‌دار بخشی از سرمایه خود را صرف خرید نیروی کار یک طبقه اجتماعی دیگر، پرولتاریا، می‌کند. پرولتاریا، در مقابل، مجبور به فروش نیروی کار خود، زیرا فاقد وسایل تولید برای ایجاد ابزار معاش خود است. رابطه متضاد بین سرمایه و کار و تعمیم تولید کالایی (تبدیل وسایل تولید و نیروی کار به کالا) اساس وجه تولید سرمایه‌داری است.

وجه تولید سرمایه‌داری خود از بطن جامعه دیگری، فئودالیزم، ظاهر گشت. از همپاشی وجه تولید فئودالی خود مرحله طولانی، کند و پراز تناقضی (دوران انتقال) را در مناطق اروپای غربی طی کرد. این مرحله از قرن ۱۳ تا ۱۶ و

در برخی موارد تا قرن ۱۸ بطول انجامید و به دوره "شبه فئودالی" معروف است. مرحله‌ای که تولید کالایی ساده (کوچک) عمدتاً توسط دهقانان و صنعتکاران صورت می‌گیرد. در این مرحله تولیدکنندگان صاحب وسایل تولیدی خود هستند. وجه تولید سرمایه‌داری زمانی پدیدار می‌شود که این تولیدکنندگان آزاد به تدریج از زمین و وسایل تولید خود جدا می‌شوند.

در مرحله نخست، دهقانان ساده به کارگران کشاورزی و یا خدمتکاران دهقانان مرفه، تولیدکنندگان برای بازار، در می‌آیند. سپس، خود تولیدکنندگان بازار بیچیز شده و تولید را در منازل خود برای سرمایه‌داران تجاری انجام می‌دهند. پس از آن کلیه دهقانان زیر یک سقف جمع شده و تبدیل به کارگران مزدبگیر می‌شوند. سرمایه‌داری به شکل اولیه آن ظاهر می‌شود. تجار و سرمایه‌داران و صاحبان پول از یک طرف و دهقانان و کارگران صاحبان نیروی کار از سوی دیگر در بازارهای بومی به مبادله کالاها می‌پردازند.

اما، هنوز در این مرحله وجه تولید سرمایه‌داری مستقر نشده است. بورژوازی به عنوان یک طبقه مستقل هنوز قدرت سیاسی را در هیچ نقطه جهان به جز نواحی شمالی هلند و چند شهر، به دست نگرفته است. وجه تولید سرمایه‌داری، در واقع، با انقلاب صنعتی در نیمه دوم قرن هیجدهم استقرار می‌یابد. یعنی با کشف منبع نوین انرژی، قدرت بخار و ایجاد سیستم کارخانه‌ای متکی بر ماشین. این تحول همراه شد با پیشرفت در علوم طبیعی و دریانوردی. سفرهای دریایی به نقاط مختلف جهان، "کشف" مناطق جدید و غارت آفریقا و آسیای جنوب شرقی، زمینه را بریا تجارت بین‌الملل و ایجاد بازارهای جهانی و گسترش وجه تولید سرمایه‌داری همواره کرد.

پیشرفت و تحول و تغییرات سریع در علوم طبیعی و تجارت بین‌المللی و اقتصاد، تأثیرات خود را در فعالیت فکری و عقیدتی توده‌های شهری گذاشت. فلسفه، ادبیات، حسابداری و غیره تکامل یافتند. اما تا قرن ۱۵ کلیه تحولات فکری تحت تأثیر مذهب قرار داشت. در اوایل قرن ۱۶ با تکامل وجه تولید سرمایه‌داری، ایدئولوژی و فرهنگ، مذهب مورد حمله قرار گرفت. افکار انتقادی

و غیرمذهبی، فرماسیون و فلسفه راسیونالیزم در کنار هم شکل گرفتند و علیه مذهب و فساد ناشی از آن موضع گرفتند.

تحولات فکری و فلسفی منجر به ایجاد انگیزه‌های مبارزاتی و حرکات اجتماعی و طبقاتی نوین در شهر و روستا گشت. بورژوازی، روشنفکران، صنعتگران، دهقانان و کارگران تحت تأثیر این تحولات قرار گرفتند. جنگ‌های داخلی و قیام‌های دهقانی و انقلابات بوقوع پیوستند. اما بدلیل ضعف بورژوازی اکثر این جنبش‌ها تا نیمه دوم قرن ۱۸ با شکست روبرو شدند. انقلابات کبیر بورژوایی قرن ۱۸ اعتماد به نفس توده‌ها را افزایش داد و مبارزات سیاسی علیه سلطنت و اشرافیت و روحانیت به نتیجه منطقی آن رسید. انقلابات به رهبری طبقه نوین، بورژوازی صورت گرفتند.

اما همراه با رشد وجه تولید سرمایه‌داری و انقلابات بورژوایی، تناقضات سیاسی و اقتصادی نظم نوین و ستم علیه اکثریت مردم از همان ابتدا مشاهده شد. قطبی شدن جامعه بین فقرا و پولدارها به سرعت شکل گرفت. آگاهی نوین مبارزاتی نیز ظاهر گشت. مبارزات طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی برای استقرار سوسیالیزم آغاز شد و عقاید سوسیالیستی مطرح شد.

اما عقاید سوسیالیستی برای ایجاد جامعه بی طبقه سال‌ها قبل از پیدایش سرمایه‌داری طرح شده بودند. مارکسیزم بی‌تردید ادامه همان عقاید است. اما وجه تمیز مارکسیزم با سایر عقاید سوسیالیستی ماقبل از آن، در تحلیل نهائی، در این است که مارکسیزم با پیدایش و استقرار وجه تولید سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی نیمه دوم قرن ۱۸ ظاهر گشت. یعنی با پیدایش پرولتاریا به عنوان طبقه‌ای که برای رهایی کل جامعه از یوغ ستم و استثمار و حل نهایی تضاد کار و سرمایه مبارزه می‌کند.

ادامه دارد - در بخش بعد به خصوصیات اساسی مارکسیزم پرداخته می‌شود.

تهیه و تنظیم از: رابعه مهدوی

طبقه کارگر و استراتژی انقلابی

انقلاب

انقلاب مقوله‌ای است سیاسی طبقاتی و معنای آن درهم شکستن جبری روبنای حاکم بر یک جامعه معین می‌باشد که موجب دگرگونی و تحول در مناسبات موجود می‌گردد.

انقلاب نه با خواست گروهها و احزاب و نه حاصل توطئه دستجات سیاسی، بلکه محصول رشد تضادهای درونی جامعه و اوجیابی مبارزه طبقات و بالاخره فراهم شدن شرایط سیاسی لازم در آن جامعه است.

اهداف، وظایف و خواسته‌های هر انقلاب همانا اهداف و خواسته‌های آن طبقات و اقشاری است که به مثابه نیروی اصلی صف انقلاب پیشروی و پیروزی آنرا ممکن می‌گردانند. بعبارت دیگر ماهیت هر انقلاب یعنی ماهیت نیرو یا نیروهای محرکه آن انقلاب. بدین ترتیب شناخت از قانونمندی‌های حاکم بر ساختمان اقتصادی - اجتماعی جامعه و صف بندیهای موجود در آن تنها راه ممکن و صحیح درک و تحلیل ماهیت و خصلت کلی و یا ویژگیهای یک انقلاب می‌باشد.

بنابراین مفاهیمی مانند شکست یا پیروزی و صعود یا نزول انقلاب صرفاً از زاویه نگرش قشر یا طبقه مشخصی مفهوم خاص خود را می‌یابد. پیروزی انقلاب از نظر هر قشر یا طبقه‌ای یعنی دستیابی آن قشر یا طبقه به خواسته‌های مورد نظرش در انقلاب مزبور. این خواسته‌ها و اهداف انعکاس شرایط مادی و مناسباتی است که افراد و اقشار اجتماع جزئی از آن مناسبات هستند.

کارگران تمامی نعمات مادی و ثروتهای اجتماعی را تولید می‌کنند اما خود هیچ ندارند جز توان جسمی و نیروی کار که ناچارند تا برای امرار معاش به سرمایه‌داران بفروشند. در مقابل طبقه بورژوا صاحب تمامی ثروت‌های اجتماعی و

وسایل تولید در جامعه است و با اتکاء به این امکانات و مناسبات، طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را تحت استثمار و انقیاد قرار میدهد. بر همین اساس خواست اصلی و هدف اساسی طبقه کارگر عبارتست از نفی بردگی مزدی و استثمار انسان از انسان.

خواست رهایی از سلطه سرمایه و دست‌یابی به آزادی واقعی جز از طریق دگرگونی نظام طبقاتی ممکن نیست. به همین سبب تحقق این امر در عین حال به معنای آزادی تمامی جامعه بشری از قید و بندهای (سیاسی - اقتصادی - فرهنگی) جامعه طبقاتی کنونی می‌باشد. این خواست و هدف پیش از آنکه بیانگر یک آرمان و ایده معین باشد تجلی موقعیت مادی و شرایط اجتماعی طبقه‌ای است که برای رهایی خود ناگزیر است تا این شرایط را دگرگون سازد.

امری که موجب تمایز خواسته‌ها و اهداف طبقه کارگر با دیگر اقشار جامعه است.

استراتژی انقلابی

اولین و مهمترین مانع در برابر تحقق اهداف اساسی طبقه کارگر قدرت و تسلط بلامنازع طبقه سرمایه‌دار به تمامی وسایل و امکانات تولیدی (اقتصادی، نظامی، فرهنگی و ایدئولوژیک) می‌باشد.

هر کارگر که در زندگی روزمره خود ناگزیر می‌گردد تا از سطح معیشت خود در مقابل اشتهای سیری‌ناپذیر استثمارگران دفاع کرده و مبارزه کند به وضوح در می‌یابد که در جوامع سرمایه‌داری دولت و دستگاههای (اداری و نظامی) وابسته بدان ارگان سیادت و سلطه طبقه دارا و همچنین عامل بقاء و باز تولید نظم موجود است. از این رو اولین گام و اقدام اساسی جهت تحقق بخشیدن به اهداف و خواسته‌های طبقه کارگر سرنگونی طبقه حاکم از قدرت (سیاسی و اقتصادی) می‌باشد.

در این راستا طبقه کارگر ناچار است تا به همراه دیگر استثمار شونده‌گان روبنای کنونی جامعه و مناسبات حاکم بر آنرا از طریق انقلابی سازمانیافته و هدفمند درهم شکسته و سیستم اقتصادی، اجتماعی نوینی را سازمان دهد. انهدام دستگاهها و سازمانهای مقتدر اداری و نظامی ارگان سلطه طبقه بورژوا (دولت) و الغاء مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بالاخره برقراری حاکمیت شوراهای کارگری مبتنی بر دموکراسی شورایی، سلسله اهداف بلاواسطه طبقه کارگر جهت به

ثمر رساندن انقلاب هستند.

تحقق این اهداف بنیادی جز از طریق انقلاب ممکن نیست. انقلابی که طبقه استثمار شونده برای نفی سلطه استثماراری سرمایه به انجام می‌رساند. به همین اعتبار انقلاب مورد نظر طبقه کارگر انقلابی است سوسیالیستی و تنها استراتژی انقلابی از دیدگاه کارگران استراتژی انقلاب سوسیالیستی می‌باشد.

استراتژی انقلاب کارگری یعنی پذیرش هدف اساسی و بلاواسطه طبقه کارگر برای آزادی خود از سلطه سیاسی و اقتصادی طبقه حاکم. آزادی برای کارگر تحت انقیاد و استثمار سرمایه بیش از هر چیز یک مفهوم اقتصادی - اجتماعی است همچنانکه آزادی برای اقشار درونی طبقه مسلط به معنای امکان دخالت و سهم شدن این اقشار در چگونگی اعمال قدرت سیاسی (دمکراسی بورژوازی) می‌باشد. انقلاب نیز در جامعه‌ای که دو قطب اصلی کشمکشهای اجتماعی حول تضاد کار و سرمایه شکل گرفته مفهومی جز انقلاب اجتماعی نمی‌تواند داشته باشد.

مهمترین وجه تمایز انقلاب کارگری با انقلابات تاکتونی جامعه بشری در اینست که این انقلاب بر خلاف تمامی انقلابات تاکتونی نه تغییر اشکال استثمار و تغییر سلطه قدرت طبقات مسلط بلکه نفی کامل آنها را در سرلوحه اهداف خود قرار داده است. همین خصلت کلی انقلاب سوسیالیستی است که این تحول بنیادی را تابع مبارزه‌ای با اهداف، اصول و روشهایی معین می‌نماید که در بیان کلی خود تحت عنوان استراتژی و تاکتیک انقلابی شناخته شده‌اند.

شرایط عینی و ذهنی انقلاب

اگر انقلاب محصول رشد تضادهای طبقات و رودررویی صف بندیهای عینی موجود در جامعه است، مبنای تعیین اهداف استراتژیک و انقلابی نیز الزاماً می‌بایست شرایط عینی و اقتصادی - اجتماعی جامعه و آرایش طبقات در جامعه مورد نظر باشد اما انقلاب سوسیالیستی ممکن نیست مگر اینکه:

اولاً در جامعه و انقلاب مورد نظر نیروی اصلی آن طبقه کارگر و متحدین وی استثمار شونده‌گان باشد.

ثانیاً طبقه کارگر علاوه بر آمادگی کمی و عینی بلحاظ کیفی میزان آگاهی و درجه تشکل نیز از توان سازماندهی و رهبری انقلاب برخوردار باشد.

خواست رهایی از نظام بردگی مزدی یک خواست طبقاتی و غریزی ناشی از شرایط عینی برای مزد بیگران است. اما در عین حال نباید فراموش کرد که از

تمایل غریزی به آزادی به عنوان یک گرایش حسی - طبقاتی تا عمل آگاهانه و بیان علمی آن فاصله‌ای غیرقابل انکار وجود دارد. روند خودآگاهی طبقه کارگر و بویژه خود سازماندهی قشرهای پیشرو کارگری بر بستر مبارزات روزمره آن حلقه مهم و تاریخی است که فاصله میان تمایل حسی به رهایی و مبارزه‌ای با برنامه کارگری را در این راستا پر می‌نماید.

آگاهی طبقاتی یعنی تکوین و تکامل تمایلات و گرایشات طبقاتی بر بستر روابط و مبارزات صنعتی و کارخانه‌ای و بالاخره بیان سیاسی و علمی این تمایلات و گرایشات حسی بصورت خواست‌ها و اهدافی روشن در سطح منافع کلیه کارگران به عنوان طبقه‌ای جهانی.

علم رهایی‌پرولتاریا و تمامی دستاوردهای تجربی و تنوریک جنبش کارگری تاکنونی بیان چکیده این آگاهی طبقاتی است. نقش عنصر آگاه و جریان سوسیالیسم علمی به مثابه سلاح راهنمای جنبش کارگری امر برپایی جامعه نوین را از پروسه خود بخودی تحولات تاکنونی جامعه طبقاتی متمایز می‌گرداند.

عامل آمادگی ذهنی نقش تعیین کننده‌ای - در کنار عامل آمادگی عینی - در امکان تحقق استراتژی انقلاب کارگری ایفا می‌نماید. شرایط ذهنی یعنی میزان آگاهی طبقاتی و به تبع آن درجه مادیت یافتگی این آگاهی - درجه تشکیل سوسیالیستی کارگری.

لذا وجود حزب انقلابی کارگران و تاکتیک و استراتژی آن در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی یکی از عوامل مهم و محوری در روند تدریجی فراهم شدن شرایط ذهنی بر بستر مبارزه طبقاتی و اقتصادی می‌باشد. حزب انقلابی کارگری حاصل رشد و تکامل سوسیالیسم علمی - به مثابه جزء پیشرو جنبش کارگری و تبلور تکوین پروسه خود آگاهی و خود سازماندهی کارگران در اشکال عالی‌تر و متکامل‌تر از شکل درون کارخانه‌ای و یا رشته‌های متعدد شغلی است.

نظر به اینکه طبقه کارگر در جوامع سرمایه‌داری از لایه‌های متفاوتی شکل گرفته است و با توجه به اینکه رشد و گسترش آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر به طور یکدست صورت نمی‌گیرد، جهت اشاعه و وسیعتر آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه ضرورت می‌یابد تا کارگران سوسیالیست متشکل و متمرکز شوند.

آگاهی سیاسی، مبارزه طبقاتی و روشنفکران

تفکیک غیر منطقی آگاهی سیاسی و سوسیالیسم علمی از جنبش کارگری و

اعلام جدایی مبارزه طبقاتی و اقتصادی از مبارزه سیاسی در ادامه رشد و تمیق انحرافات بین‌الملل دوم و در عین حال یکی از مشخصات تاریخی (سیاسی - ایدئولوژیک) احزاب و فرقه‌های متعلق به جنبش بوروکراسی چپ می‌باشد. پذیرش این ایده که کارگران قادر به کسب آگاهی سیاسی بر بستر مبارزه طبقاتی نیستند و اینکه سوسیالیسم علمی بناچار و صرفاً بوسیله روشنفکران بورژوا و از خارج از مبارزه طبقاتی پرولتاریا می‌تواند بر جنبش کارگری مسلط گردد در حقیقت به معنای اعلام غیر مستقیم انقلابی بودن روشنفکران خرده‌بورژوا و نفی ماهیت انقلابی طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی است.

این ایده نقش جنبش کارگری را در قیاس با نقش روشنفکران ناراضی به حاشیه رانده و تابعی از آن می‌نماید، به تقسیم کار موجود در جامعه طبقاتی میان کاریدی و فکری تقدس کاذب بخشیده و آنرا در درون جنبش سوسیالیستی و کارگری باز تولید می‌نماید و در نتیجه حزب انقلابی و نهایتاً انقلاب کارگری را مقهور سلطه بوروکراسی و دیوانسالاران می‌نماید.

"رهایی طبقه کارگر بدست طبقه کارگر انجام می‌گیرد". این گفته مارکس بدان معناست که خود آگاهی و خود سازماندهی کارگری در تکوین و تکامل خود می‌تواند به جنبش سوسیالیستی تکامل یابد. صحت این گفته را تاریخ تاکنونی مبارزه طبقاتی تأیید می‌کند.

در عین حال این حقیقت تاریخی بدین معنا نیز می‌باشد که بر خلاف القائات تاکنونی بوروکراسی چپ و بویژه کمیتون استالینی تفاوت فاحشی در تکوین و کارکرد اجتماعی علوم طبیعی و یا علوم سیاسی بورژوائی با آگاهی سوسیالیستی وجود دارد و تکامل سوسیالیسم علمی حاصل پیشروی و تکامل مبارزه طبقاتی بوده است.

روشنفکران نه به مثابه ائتشار متشکل جدا از جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی بلکه بعنوان افراد منفرد جدا شده از جایگاه اجتماعی خود می‌توانند نقش مؤثر اما فرعی در پیشروی جنبش سوسیالیستی ایفا نمایند. به همین اعتبار نقش حزب انقلابی کارگران در باز تولید خود به مثابه حزب مستقل طبقه کارگر و مبارزه دائمی علیه بوروکراسی در قبل از تسخیر قدرت و همچنین تلاش جهت رهبری سیاسی حکومت شوراها و مبارزه علیه شکل‌گیری حاکمیت بوروکراتیک حزبی به نفع رشد و تکامل دائمی کنترل و مدیریت کارگری جزو ارکان اساسی استراتژی

حزب انقلابی کارگری در بعد از تسخیر قدرت می‌باشد.

سوسیالیزم بعنوان یک سیستم اجتماعی و انتقالی - دوران گذار - به جامعه بدون طبقه و دولت تنها آلترناتیو نظام سرمایه‌داری است. این آلترناتیو بدون نیروی اجتماعی و مادی خود - طبقه کارگر - بدست هیچ نیروی دیگری قابل تحقق نبوده و نخواهد بود. وجود طبقه کارگر صنعتی و در نتیجه وجود مبارزه میان دو طبقه اصلی جامعه فاکتور اساسی آمادگی شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی و درجه تشکل‌یابی کارگری و وجود حزب انقلابی کارگران فاکتور اساسی و آمادگی ذهنی برای انقلاب سوسیالیستی می‌باشد.

برنامه حداقلی و انقلاب مرحله‌ای

اساس و مبنای تعیین اهداف استراتژیک (برنامه‌ای حزب انقلابی کارگری شرایط عینی انقلاب می‌باشد. به دیگر سخن معیار بر شمردن اهداف اصلی طبقه کارگر در استراتژی خود در یک انقلاب معین از زبان پیشروان متشکل خویش مبتنی بر چگونگی صف‌بندی طبقات متخاصم در شرایط اقتصادی و اجتماعی معین است.

به عنوان مثال چنانچه اگر در یک جامعه معین نیروی اصلی انقلاب دهقانان باشند بالطبع خواست اساسی و هدف اصلی انقلاب مزبور نمی‌تواند نفی استثمار و سرنگونی طبقه بورژوا باشد. چه که در مناسبات تولیدی جامعه‌ای که نیروی محرکه انقلاب را دهقانان تشکیل می‌دهند طبقه مسلط همانا حاکمیت استبدادی و مطلقه فئودالها است. بدیهی است که در چنین جامعه‌ای برای دهقانان در عالیترین شکل خود کنده شدن از ارباب و زمین او و تبدیل شدن رعیت به خرده زمیندار روستائی می‌باشد.

حال اگر در شرایط مفروض و مورد بحث ما بنا به یک سلسله دلایل تاریخی و طبقاتی (و نه لزوماً ملی) کارگران که اقلیت ناچیزی از جمعیت تولیدکننده را تشکیل می‌دهند دارای حزب انقلابی خود و به اعتبار آن امکان رهبری یک انقلاب غیر کارگری را داشته باشند ناگزیرند تا با اتکا بر خواسته‌های حداقل خود بدلیل محدودیت‌های عینی (اقتصادی - اجتماعی) آن انقلاب دهقانی را تبدیل به مرحله‌ای از انقلاب مورد نظر خود (سوسیالیستی) نمایند و با چنین هدفی انقلاب را سازمان دهند.

وجود چنین شرایطی بدین معناست که در آن منطقه معین آمادگی ذهنی طبقه

کارگر بر آمادگی عینی وی پیشی گرفته است و طبقه کارگر ناچار است تا تضاد موجود میان آمادگی عینی و ذهنی را از طریق برداشتن موانع عینی و ذهنی موجود برای تحقق انقلاب سوسیالیستی با رهبری انقلاب غیر کارگری حل نمایند. بدین منظور بخش پیشرو و متشکل طبقه کارگر جهت پاسخگویی به وظایف تاریخی خود آنچنان برنامه‌ای ارائه می‌کند که:

اولاً بدلیل موانع عینی موجود مواد این برنامه شامل خواسته‌های اصلی طبقه کارگر نمی‌تواند باشد، چرا که کارگران اقلیت ناچیز جامعه را تشکیل می‌دهند و نیروی اصلی جنبش انقلابی طبقه دهقان و خواسته‌های آن طبقه می‌باشد. در نتیجه برنامه ارائه شده صرفاً خواسته‌های فرعی طبقه کارگر مانند بهبود شرایط (کاهش ساعت کار و غیره) و دموکراسی بورژوائی را شامل می‌شود و خواسته‌های اساسی این برنامه عبارت خواهد بود از زمین و یا اصلاحات ارضی و غیره.

ثانیاً این برنامه موجب اتحاد و تداوم حرکت انقلابی توده‌ها می‌شود. ثالثاً موانع عینی موجود در مقابل انقلاب کارگری و پیشروی مبارزه طبقاتی را از میان برمی‌دارد.

بدین ترتیب طبقه کارگر با ارائه یک برنامه غیر سوسیالیستی یک انقلاب دهقانی را تبدیل به مرحله‌ای از انقلاب سوسیالیستی خود می‌نمایند. پس از بحث تاکنونی در باره برنامه حداقل می‌توان استنتاج فشرده و روشن زیر را بعمل آورد:

ضرورت طرح مقولاتی مانند "برنامه حداقل" و یا "مرحله انقلاب" اساساً ناشی از پاسخگویی به وظایف و رسالت طبقاتی کارگران پیشرو متشکل در شرایطی ویژه می‌باشد. شرایطی که هنوز جامعه مزبور حول تضاد کار و سرمایه قطب‌بندی نگشته و استثمار کار بوسیله سرمایه محور اصلی جدال طبقات اصلی و متخاصم اجتماع مورد نظر نیست. ویژگی شرایط یاد شده پیشی گرفتن آمادگی ذهنی طبقه کارگر بر آمادگی عینی‌اش در آن نقطه معین می‌باشد.

در چنین شرایطی کارگران متشکل و سوسیالیست باید بر اساس جامعه شناسی علمی روشن نمایند که طبقه کارگر در آن شرایط مشخص (عینی) چقدر و تا چه میزان با انقلاب خود فاصله دارند و کدام موانع عینی در مقابل آنان قرار گرفته است. بنیان استراتژی و تاکتیک حزب یا سازمان انقلابی کارگری مبتنی بر آن سلسله اصول و مبانی "برنامه‌ای" است که چگونگی پیمودن این فاصله و شیوه از

میان برداشتن موانع یاد شده را با صراحت بیان می‌نماید.

اگر در جامعه‌ای غیر سرمایه‌داری و به هنگام وقوع انقلاب غیر کارگری عدم ارائه برنامه حداقل "انقلابی" به معنی سرباز زدن از سازماندهی انقلاب است. طرح و تبلیغ چنین برنامه‌ای در جوامع سرمایه‌داری معنایی جز نفی و انکار موقعیت و جایگاه تاریخی طبقه کارگر (بعنوان نیروی محرکه انقلاب ضد سرمایه‌داری) و همچنین نفی و انکار خواسته‌های اساسی کارگران - در آن شرایط مشخص نمی‌تواند داشته باشد.

دفاع از برنامه حداقل که وجه مشخصه آن فراتر رفتن از چهارچوب مناسبات بورژوائی است نشانگر حضور و تلاش افشار و طبقات دیگر جهت نفی یا تحریف استراتژی انقلاب سوسیالیستی و جایگزین ساختن ایده اصلاح سرمایه‌داری یا انقلاب اجتماعی است.

برخی از وجوه و خصوصیات برنامه برای انقلاب سوسیالیستی

دوران فعلی دوران انتقال سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی از اوایل قرن حاضر تاکنون آماده بوده است.

تداوم بحرانهای عمیق اقتصادی - اجتماعی، وقوع شرایط انقلابی و یا پیشا انقلابی در این یا آن کشور سرمایه‌داری در دوره‌های متفاوت و بالاخره شکستهای پی در پی و تاکنونی جنبش‌ها و انقلابات توده‌ای - کارگری، همه و همه نشان‌دهنده آمادگی شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی از سوی دیگر می‌باشد. عدم وجود حزب بین‌المللی کارگران بدلیل ناموزونی میان شرایط عینی و ذهنی و در نتیجه تداوم بحران رهبری پرولتاریا وجه مشخصه دوران کنونی است.

شکاف تاریخی میان شرایط عینی و ذهنی انقلاب معلول سلسله دلایل سیاسی و عوامل تاریخی (اقتصادی - اجتماعی) معین است. بدون شناخت و تحلیل علمی عوامل فوق و چگونگی غلبه بر آن پیشروی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم ممکن نخواهد بود.

گرایش سوسیالیستی جنبش کارگری در این مسیر با موانع تاریخی معینی روبرو می‌باشد. این موانع اگر چه خود محصول شکستهای تاکنونی طبقه کارگر در عرصه‌های گوناگون مبارزه هستند اما متقابلاً در تشدید ناموزونی میان شرایط ذهنی و عینی انقلاب پرولتاریایی و در نتیجه تداوم و بقاء سرمایه‌داری نقش مؤثری ایفا می‌نمایند.

تسلط سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری در کشورهای متروپل سرمایه‌داری، حاکمیت جریان‌ات بورژواناسیونالیست بر جنبش‌های توده‌ای و انقلابی در کشورهای پیرامونی و بالاخره جان سختی و تداوم حضور نسبتاً قدرتمند و فعال بوروکراسی چپ و احزاب و فرقه‌های گوناگون وابسته به جناح‌های مختلف این بوروکراسی (مانند احزاب پیرو دوره انحطاط کمینترن استالینی و یا قطب‌های منشعب از آن) از جمله موانع یاد شده می‌باشند.

بدین ترتیب یکی از اهداف پایه‌ای "برنامه انقلاب سوسیالیستی" غلبه بر ناموزونی میان شرایط عینی و ذهنی است. گام نخست در این مسیر تمرکز بخشیدن بر گرایش‌ات سوسیالیستی جنبش کارگری و تلاش جهت گسترش آن و سازمانیابی کارگران است.

به همین سبب نقطه عزیمت برنامه برای انقلاب سوسیالیستی سطح آگاهی فعلی و خواسته‌های امروزمین طبقه کارگر می‌باشد. در عین حال این برنامه در صورت تحقق کلیت خود باید از مناسبات جامعه سرمایه‌داری فزاینده و موجب نفی سلطه سیاسی اقتصادی طبقه بورژوا و تحقق مدیریت کارگری و حاکمیت شوراهای کارگران گردد. بدین صورت "برنامه" پلی میان خواسته‌های امروزمین و اهداف استراتژیک کارگران برقرار می‌نماید.

انترناسیونالیسم

در دنیای کنونی سیاست و اقتصاد از مفهوم درون مرزی و ملی خود تهی شده است. نیروهای تولیدی و صنعت و تکنولوژی امروز در آنچنان سطحی بین‌المللی شده که دول کشورهای سرمایه‌داری متروپل جهت پاسخگویی به نیازهای تولید و سرمایه "هویت" ملی خود را بنفع حاکمیت جهانی سرمایه تعدیل می‌دهند و در اتحادیه‌های بین‌المللی امپریالیستی متشکل می‌شوند.

امروزه حتی کارگران این یا آن کارخانه در مبارزات و اعتصابات روزانه خود پی می‌برند که برای دست‌یابی به خواسته‌های روزمره خود با کمپانی‌ها و غولهای بین‌المللی سرمایه طرف هستند و صاحبان صنایع با اتکاء به امکانات جهانی خود به اشکال مختلف قادرند مبارزات کارخانه‌ای و حتی منطقه‌ای کارگران را خنثی سازند.

انترناسیونالیسم پرولتری نه یک اصل ارزشی و اعتقادی بلکه انعکاس سیاسی تئوریک خصوصیت اقتصاد جهانی است. انترناسیونالیسم پرولتری یکی از ارکان

بنیادی برنامه کارگری برای انقلاب سوسیالیستی است. یک تشکل انقلابی کارگری اگر در شرایط کنونی به طور جدی بسوی ایجاد سازمان بین‌المللی کارگران گام برنهد قادر به پاسخگویی به نیازها و معضلات مبارزه طبقاتی نخواهد بود، نه فقط بدلیل ضعف حرکت محلی در قبال قدرت جهانی طبقه حاکم بلکه بعلت خصلت عمومی و جهانی معضلات و نیازهای مبارزه طبقاتی پرولتاریا. رهایی پرولتاریا و به این اعتبار رهایی بشریت به مفهوم واقعی کلمه تنها و تنها در مقیاس جهانی قابل تحقق می‌باشد. از دیدگاه استراتژی انقلاب سوسیالیستی پیروزی در این یا آن کشور و تفاوتی که در اشکال مبارزه و یا این پیروزی می‌تواند وجود داشته باشد نهایتاً مسائلی هستند مربوط به امور تاکتیکی بین‌الملل کارگری.

پارلمانتاریسم

طرد هرگونه تلاش برای جهت‌گیری به سمت اشکال پارلمانی، حاکمیت تحت عناوین مختلف (پرولتاریا، انقلاب، دمکراسی و غیره...) کمترین درسی است که می‌باید از موجودیت تاکنونی پارلمانتاریسم آموخت و بکار بست. پارلمانتاریسم نه تنها در اشکال رسمی و نهادی شده خود بلکه حتی بمثابه سلسله سنت‌هایی مسلط بر جنبش کارگری می‌بایست آماج دائمی مبارزه سوسیالیستهای انقلابی باشد.

اگر فرهنگ و سنن پارلمانتاریستی در کشورهای متروپل صنعتی به همت سلطه بلامنازع سوسیال دمکراسی در ساختار و مناسبات اتحادیه‌ای جنبش کارگری مادیت یافته است این سنن اما در کشورهای پیرامونی سرمایه‌داری با گرایشات قومی و مذهبی پیشا سرمایه‌داری موجود در جنبش کارگری درآمیخته و بدان شکل تجلی می‌یابند. این سنن همواره مانعی جدی در مقابل رشد و نمو دمکراسی شورایی در جنبش کارگری می‌باشد. بنابراین مبارزه و نقد پیگیر پارلمانتاریسم بورژوائی در جنبش کارگری یکی دیگر از وجوه برنامه کارگری برای انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

همت رفیعی

* این مقاله در شماره ۲۶ کارگر تبعیدی منتشر شد. طرفداران دفترها با خطوط کلی این مقاله توافق عمومی دارند. جزئیات آن در شماره‌های بعدی دفترها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اهداف ما

۱- مبارزه در راستای سرنگونی رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران از طریق اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه.

۲- تلاش در جهت ایجاد شوراهای شهری و روستائی و تحقق خواست کنترل کارگران و دهقانان فقیر بر تولید و توزیع. ایجاد هسته های کارگری سوسیالیستی برای احیاء یک حزب انقلابی کارگری؛ و گسترش کمیته های مخفی عمل در واحدهای اصلی اقتصادی، صنعتی و روستائی.

۳- دفاع از حق کلیه ملل ستم دیده برای تعیین سرنوشت خود تا سرحد جدائی و تشکیل دولت مستقل. مبارزه برای رفع هرگونه تبعیض عقیده، جنس، نژاد و مرام. دفاع از تشکیل مجلس مؤسسان دموکراتیک متکی به ارگان های خود - سازماندهی زحمتکشانش؛ و مبارزه برای ایجاد و گسترش شکل های مستقل کارگری همراه با دموکراسی کارگری.

۴- برای تشکیل جمهوری شورائی کارگران و دهقانان فقیر به مثابه تنها رژیم پاسخ دهنده به مسائل انقلاب.

۵- دفاع از مبارزات انقلابی طبقه کارگر در سطح جهانی.

۶- تلاش در راه احیای حزب بین المللی انقلابی برای سرنگونی سرمایه داری و امپریالیزم جهانی و تشکیل جامعه سوسیالیستی.

بنا نهادن کنگره

IRS, P.O. BOX 14,
POTTERS BAR,
HERTS EN6 1LE,
ENGLAND.